

گزارش کامل میزگرد دوم با عنوان:

آب و فرهنگ: علوم اجتماعی،

محیط زیست و صلح

باید درباره آب گفت و گو کنیم



فهرست مطالب

۱. سخن آغازین ۴
۲. طرح موضوع - هادی خانیکی (رئیس انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات) ۵
۳. علی رضاقلی، جامعه‌شناس و پژوهشگر آزاد ۶
۴. عباس عبدی - روزنامه‌نگار و تحلیل‌گر آزاد جامعه‌شناسی ۱۱
۵. محمد درویش (مدیرکل دفتر آموزش و مشارکت‌های مردمی سازمان حفاظت محیط‌زیست) ۱۴
۶. هادی خانیکی ۱۷
۷. گفت‌وگوی بین اعضای پانل ۲۰
- علی رضاقلی: ۲۱
- عباس عبدی: ۲۳
- محمد درویش: ۲۶
- هادی خانیکی: ۲۸
- علی رضاقلی: ۲۸
۸. پرسش و پاسخ ۲۹
- از حضار ۲۹
- علی رضاقلی: ۲۹
- از حضار: ۳۱
- آقای میرابراهیم: ۳۱
- عباس عبدی: ۳۲
- خانم سمیه صمیمی: ۳۲
- عباس عبدی: ۳۴
- محمد درویش: ۳۵

- ۳۶ رضا میرزایی:
- ۳۷ هادی خانیکی:
- ۳۷ آقای مختاری:
- ۳۸ محمد درویش:
- ۳۹ عباس عبدی:
- ۴۰ خانم سمیه صمیمی:
- ۴۰ عباس عبدی:
- ۴۰ خانم سمیه صمیمی:
- ۴۰ عباس عبدی:
- ۴۰ آقای جعفر زیراهی:
- ۴۲ خانم صابری:
- ۴۲ هادی خانیکی:
- ۴۳ آقای یوسفی:
- ۴۳ خانم احمدی:
- ۴۴ آقای صدیقی:
- ۴۵ جمع بندی (هادی خانیکی) .۹

۱. سخن آغازین

میزگرد دوم از مجموعه نشست‌های آب، فرهنگ و جامعه با عنوان «میزگرد فرهنگ و آب: علوم اجتماعی، محیط‌زیست و صلح» با همکاری دانشکده فیزیک دانشگاه تهران در روز جهانی بزرگداشت علم و صلح، روز چهارشنبه مورخ ۲۱ آبان ماه ۱۳۹۳ از ساعت ۱۴ الی ۱۷ در آمفی تئاتر دانشکده فیزیک دانشگاه تهران برگزار شد. اعضای پانل در این میزگرد عبارت بودند از:

- علی رضاقلی (جامعه‌شناس و پژوهشگر آزاد)
- هادی خانیکی (استاد دانشگاه در حوزه فرهنگ و ارتباطات)
- عباس عبدی (پژوهشگر اجتماعی و روزنامه‌نگار)
- محمد درویش (فعال محیط‌زیست و مدیر دفتر آموزش و مشارکت‌های مردمی سازمان محیط‌زیست).

این میزگرد در صدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیر برگزار شد:

۱. چگونه می‌توان از علوم مختلف در حل بحران آب بهره‌مند شد؟ نقش علوم انسانی در مقایسه با علوم طبیعی در حل مدیریت بحران آب چیست؟ عالمان، روشنفکران و دانشگامیان چه نقشی در حل بحران آب می‌توانند ایفا کنند؟
۲. چه عوامل فرهنگی و اجتماعی در حل بحران آب مهم و تاثیرگذار هستند؟
۳. چگونه علوم اجتماعی می‌تواند مردم را نسبت به پیامدهای استفاده بی‌رویه از آب آگاه و دغدغه‌مند سازد؟

۲. طرح موضوع - هادی خانیکی (رئیس انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و

ارتباطات)

میزگرد امروز ما که تحت عنوان آب و فرهنگ؛ علوم اجتماعی، محیط‌زیست و صلح برگزار می‌شود با شرکت چهار سخنران جناب آقای دکتر رضاقلی که معرف حضور هستند و با آثار ایشان در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی آشنایی دارید و طبیعتاً نگاهی از منظر تاریخی به بحث خواهند داشت و جناب آقای مهندس عباس عبدی که با آثار ایشان در حوزه اجتماعی و روزنامه‌نگاری آشنایی دارید و جناب آقای مهندس درویش مدیر دفتر آموزش و مشارکت‌های مردمی سازمان محیط‌زیست و از فعالان و کنشگران این حوزه و این جانب که از منظر فرهنگی، ارتباطی و رسانه‌ای به بحث ورود خواهم داشت، برگزار خواهد شد.

دوستانی که از این جلسه به سلسله نشست‌های آب، فرهنگ و جامعه پیوسته‌اند توضیح مختصری بدهم که چه شد که ما به این موضوع رسیدیم که باید بر سر آب گفتگو کرد، ما که هستیم و در فرایند این بحث و سلسله نشست‌ها می‌خواهیم چه بکنیم. سه نهاد علمی و تخصصی یعنی اندیشکده تدبیر آب ایران، انجمن جامعه‌شناسی ایران و انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات در خلال ارتباط‌هایی که با همدیگر گرفتند، متوجه شدند که دولت هم بر سر مسئله بحران آب در ایران جدی‌تر شده و مباحثی هم در مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری در حال انجام است. پس از ارتباط‌گیری با مرکز بررسی‌ها، این چهار نهاد یعنی سه نهاد مدنی علمی و یک نهاد دولتی در ارتباط با همدیگر تصمیم گرفتند که مسئله آب را و ابعاد مختلفی که در ایران دارد چه از نظر علمی، چه از نظر تخصصی و چه از نظر اجرایی و مدیریتی به بحث بگذارند و خودشان هم ادعای این را نداشته باشند که همه چیز را می‌دانند بلکه به کمک دیگرانی که در این زمینه در کشور دغدغه دارند و پژوهش‌هایی انجام داده‌اند و نظرهایی دارند این مسئله را دنبال کنند. چهار میزگرد و ده نشست تخصصی تعریف شد و امروز دومین میزگرد ما است و یکی از نشست‌های تخصصی هم انجام گرفته و این نشست‌ها به طور مرتب در مکان‌های مختلف دنبال می‌شود. خوشحالیم که این میزگرد با میزبانی دانشکده فیزیک در هفته‌ای که به مناسبت پاسداشت علم و صلح است برگزار می‌شود. سوال مشخصی که به مناسبت هفته پاسداشت علم و صلح برای این میزگرد در نظر گرفته شده تا حدودی ناظر به دغدغه‌های مشترک ما در حوزه اجتماعی است و آن این است که مشخصاً چطور می‌شود از علوم مختلف در حل بحران آب بهره‌مند شد و به طور خاص نقش علوم انسانی در حل مدیریت بحران آب چیست و باز به طور مشخص از نقشی که می‌شود برای دانشمندان و روشنفکران در حل بحران آب در نظر گرفت چیست و سوال

دوم اینکه چه عوامل فرهنگی و اجتماعی در حل بحران آب تاثیر گذار هستند و سوال سوم اینکه چطور علوم اجتماعی می توانند مردم را نسبت به پیامدهای استفاده بی رویه و غلط از آب دغدغه مند و حساس کنند.

همان طور که ملاحظه می کنید در سه سطح علم، علوم انسانی و اجتماعی و ارتباطات و فرهنگ به این مسئله خواهیم پرداخت. من به نظرم رسید به عنوان اداره کننده این میزگرد شاید بهتر باشد که در مرحله اول از یکایک دوستان بخواهیم در یک فرصت ده دقیقه ای به بیان دیدگاه ها و پاسخ های خودش به این سوال ها پردازد. در مرحله دوم بین اعضای پانل این میزگرد طبیعتاً گفت و گویی در خواهد گرفت بر سر مسائل یا مباحثی که ابراز کردند و در سطح سوم تقاضای ما این است که دوستان حاضر در این نشست در بحث شرکت کنند و آنها هم دیدگاه ها و نظرهای خودشان را ابراز کنند. طبیعتاً مسئله اول که در کل این فرایند را دنبال می کنیم چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ رفتاری و روشی یاد بگیریم و یا طرح کنیم که چطور گفتگو کنیم. در میزگرد اول ما اگرچه فشرده بود و سخنرانان هم بیشتر بود سعی شد از نظر شرکت کنندگان استفاده بشود ولی این کمتر بود و سعی میکنیم که در این میزگرد سهم دوستان عزیز شرکت کننده را بیشتر کنیم. چون نگاه ما احتمالاً از نگاه تاریخی خواهد بود با اجازه رضاقلی از ایشان شروع می کنیم و بعد دوستان دیگر در مدت مشخص شده صحبت بفرمایند.

۳. علی رضاقلی، جامعه شناس و پژوهشگر آزاد

بسم الله الرحمن الرحيم. به قول سعدی که می گفت: آن شنیدی که صوفی می کوفت زیر نعل نیم خویش میخی چند، آستینش گرفت سرهنگی که بیا نعل بر ستورم بند. یکی نشسته بود و داشت کفش خود را درست می کرد، یک سرهنگ یقه اش را گرفت و گفت بیا اسب و الاغ های ما را هم تیمار کن. ما چه کار داریم به آب آقای خانیکی. ما را به زور برداشتین آوردین اینجا راجع به آب صحبت کنیم.

ولی یک ظرافت در این شعر سعدی وجود دارد. اینکه گفت آستینش گرفت سرهنگی ... یعنی این هایی که نظامی بودند همیشه در جامعه ایران زور می گفتند. این هم از پس ذهن سعدی در این بیت آمده است. از این بگذریم. بالاخره من هم به خاطر مناسبت های درسی خود و رشته خود، چیزهایی یاد گرفته ام. چون کسی که در ایران زندگی می کند (مخصوصاً الان و در گذشته نیز همین حالت را داشته)، یک سوال دارد. یعنی تمام رشته های درسی و تمام تخصص ها یک سوال دارند و قطعاً پس ذهنشان هست و اگر تخصصی هم آن سوال را برای خودشان طرح نکنند به صورت ساده توی ذهن

خودشان طرح می کنند و آن اینکه مشکل عدم توسعه ایران چطور شکل گرفته و عبور از این عدم توسعه چگونه ممکن است؟

بحث امروز هست و دست کم قبل از مشروطه شروع شده است. بیشتر از این، سوال به شکل دیگری در تاریخ ایران مطرح شده و آن اینکه ایران بالاخره، یک زندگی بلندی را طی کرده و تا آستانه پول نفت پیش آمده و تقریباً زندگی اش مشابه بوده است؛ اقتصاد آن معیشتی و تقریباً به صورت هرج و مرج بوده و گهگاهی نیز به حالت ثبات می گراییده و دوباره حالت قهقرایی طی می کرده است. سوالی که طرح می شود این است که چرا چنین رویدادی به وقوع می پیوندد؟ بعداً از طریق پول نفت است که ایرانی ها می توانند امکانات جدید و الگوهای جدید زندگی و تولید و مصرف را وارد کنند. یعنی وقتی یک منبع اقتصادی به منابع گذشته آنها افزوده می شود می توانند زندگی خود را، تغییر صوری بدهند که این هم جای بحث دارد که چه مشکلات و یا هنرهایی از این پول نفت عاید شد. ولی آن چیزی که مربوط به گذشته می شود و طولانی هست این است که این کشور تا یک جایی پیش آمده، بعد به بن بست برخورد کرده و مکرر هم به بن بست برخورد کرده است.

این کشور دو قسمت اصلی دارد: یکی فلات ایران و یکی بخش زاگرس. سوالی که مطرح می شود این است که فلات ایران چه ویژگی دارد که نتوانسته توسعه درستی را که آرام آرام باید پیش می رفته را متحقق کند؟ و زاگرس چه ویژگی دارد که یک زندگی ایلی را شکل داده و در این زندگی ایلی امکان به وجود آوردن تمدن وجود نداشت؟ در فلات ایران که از آذربایجان تا اراک وسعت دارد، بین زاگرس و البرز چه ویژگی وجود داشت که این ها تا یک محدوده تمدنی بیشتر نتوانستند پیش بیایند؟ از جمله کارهایی که نتوانستند انجام دهند این است که نتوانستند امنیت و خشونت را در منطقه کنترل کنند. نتوانستند اقتصاد را از یک مبنای اقتصاد معیشتی، گهگاهی کمی بسط یافته تر پیش ببرند؟ تقریباً نتوانستند حکومت تشکیل بدهند. شما اگر وارد این مسئله بشوید اولین چیزی که هم در زاگرس به چشم می خورد (زاگرس از آذربایجان شروع می شود و تا فارس و نزدیک دریای عمان و تقریباً مرکز بزرگترین ایلات ایران ادامه دارد) این دو بخش چه ویژگی داشته اند؟ هر دو این ها را که نگاه می کنید می بینید که در فلات ایران با کمبود آب روبه رو هستیم و منابع آبی فوق العاده کم و فوق العاده پرهزینه است.

ایرانی ها بر روی فلات ایران، بیشترین زحمتی که بیشترین مردمان روی زمین باید بکشند را کشیده اند. ولی به خاطر محدودیت امکانات نتوانسته اند از یک مرحله ای عبور بکنند. بین این ها ۳۳ هزار قنات کنده اند و طول قنات ها تقریباً ۸ برابر طول خط استوا است. حالا اینها چقدر خاک از زمین در آورده اند؟ اینها، مثل مویرگ ها زیر زمین را به هم ربط داده اند. قنات هایی داریم مثل قنات زارچ یزد که ۷۰ کیلومتر

طول دارد. ۲۱۰۰ حلقه چاه دارد. شما قناتی دارید مثل قنات قصبه که مادر چاه آن ۳۴۰ متر عمق دارد. من همین الان در این دانشکده فیزیک، سوال طرح می‌کنم که اینها هوای داخل این چاه را چطوری تامین کرده‌اند؟ حجم خود طناب ۱۸۰ کیلو می‌شود. این طناب و خاک و ... را با توجه به امکانات آن زمان چه طوری بالا کشیدند؟ اگر اینها به یک رگه نشت آب برخورد می‌کردند (با توجه به اینکه آن موقع پمپ کف کش نداشتند). چه طوری از این نشتی دو متر آب می‌خواستند عبور کنند و پایین بروند. اینها مسائل فوق‌العاده فنی و فکری و فوق‌العاده هزینه‌بر بوده‌اند. قنات قصبه گناباد مال زمان هخامنشیان است که ۳۳ کیلومتر طول دارد و ۶ تا هم شعبه زیرزمین دارد. اینها با نهایت دقت و نهایت ظرافت و نهایت کوشش این آب پرهزینه را در آوردند. این دبی، با احتساب ۶۰ لیتر در ثانیه، به ۲ هزار متر مکعب در ثانیه بالغ می‌شود. این را شما بگذارید کنار رودخانه ولفا که ۳۶ هزار مترمکعب در ثانیه دبی آب هست یا بگذارید کنار دانوب که ۱۳ هزار مترمکعب در ثانیه دبی آب هست. آن هم به صورت مجانی. یک قنات مثل قنات زارچ یزد حداقل ۵-۶ دسته مقنی می‌خواهد که دائماً داخل آن قنات حرکت کنند تا بتوانند آن قنات را سرپا نگه دارند. حالا ببینید این آب را با چه زحمتی بیرون آوردند و این تمدن نصفه نیمه را در این فلات توانسته‌اند سامان دهند.

ضمناً اینکه، اینها به قدری صرفه جو و پرکار بوده‌اند که از کمترین امکاناتی که در طبیعت بود سعی می‌کردند بیشترین بهره‌برداری را انجام دهند. شما برج‌های کبوتر را در یزد دیده‌اید که کبوترها را در آن جمع می‌کردند. یعنی اینها راضی نبودند که یک کبوتر آزاد باشد و یک فضله در بیابان رها کند و آنها نتوانند آن فضله را جمع کنند و از آن استفاده کنند. برج‌های کبوتر را درست می‌کردند و فضله‌ها را در آن جمع و از آن برای کود استفاده می‌کردند و هزار تمهید می‌کردند که کبوترها در این برج‌ها جمع شوند. اگر نمونه‌اش را بخواهید یک موردش در دانشگاه اصفهان هست که بازسازی شده است و یک مورد دیگر، توی فرمانداری میبد وجود دارد که بازسازی شده است که اگر خواستید می‌توانید ببینید. در میبد قنات قطب آباد وجود دارد و در این قنات، در ۴۰ متری زمین، آسیاب درست کرده‌اند. برای اینکه آب از آنجا عبور می‌کرده و مقداری انرژی می‌داده و شیب زمین طوری بوده که امکان می‌داده که از این انرژی آب استفاده کنند. یعنی این انرژی را هم نمی‌گذاشتند هدر برود. هر چیزی که در طبیعت بود استفاده می‌کردند تا بتوانند کار کنند. این یک قسمت از زحماتی بوده که برای آب کشیده شده است. آبی که برای ایران، فوق‌العاده سرنوشت سازه بوده و هست. حالا همین کم آبی، امکانات اقتصادی ایران را تقلیل می‌داده و امکانات اقتصادی ایران که تقلیل پیدا می‌کرده، اینها منابع کافی برای هزینه کردن دفاعی کشور نداشته‌اند. به همین خاطر، شهرهای فلاتی همیشه معرض خطر

حمله اقوام بیگانه بودند و نمی توانستند از خودشون دفاع کنند. می دانید که حداقل بعد از اسلام تاکنون و قبل از پول نفت، ایران تقریباً زیر سلطه ترک ها و عرب ها بود. دلیل آن، هزینه سنگین دفاع و عدم امکان وجود منابعی برای تامین دفاع بوده است. بعد هم که پول نفت آمد چاه های عمیق حفر کردند. این آب ها مشاع است و هر کس منافع اش ایجاب می کرد از منابع مشاع، هر چه بیشتر برداشت می کرد، بدون اینکه به این فکر کند که چگونه آن را اصلاح کند.

اینک منابع هم تمام شده است. شهرهایی مثل یزد و میبد هزاران سال با منابع قناتی و با آبی که خودشان داشته اند زندگی می کردند. اما حالا به زاینده رود وابسته شده اند. زاینده رود خودش کم آب است. وقتی هم که آبش را جای دیگری ببرند، یک مشکلات دیگری درست می شود. اینها هم مسائل دیگری دارند که به این مقدار بسنده می کنم.

فقط به این نکته اشاره می کنم که آب در ایران تمدن ساز است. من همین چند روز پیش در میبد بودم که دیدم یک جایی یک لوله چاه عمیق، حدود ۳ متر از زمین بیرون زده است. پرسیدم چرا این لوله از زمین بیرون آمده است؟! بعد که با متخصص ها صحبت کردم فهمیدم که در زمین اینجا، تمام منابع آب را بیرون کشیدند و این زمین نشست کرده است. یعنی تمام منطقه به اندازه ۳ متر پایین رفته و نشست کرده است؛ یعنی تمام اکولوژی به هم خورده است.

معنی سخن فوق این است که شما وقتی وارد مقوله آب می شوید وارد همه چیز ایرانی ها می شوید. با این وضعیتی که الان شهرهای کویری ایران دارند که همه آنها، وابسته به قنات هستند و این ۳۳ هزار تا قنات عمدتاً در فلات ایران قرار دارند. مثلاً تهران ۴۷۰۰ قنات و یزد ۳۰۶۰ قنات دارد که این قنات ها عمدتاً خشک شده اند. مثلاً قنات های اصلی یزد خشک شده اند. در مسیر قنات ها، چاه عمیق زده اند و آب را بیرون می کشند. دیری نمی پاید که این منابع زیرزمینی با این برداشت منفی که از آنها هست خشک خواهد شد و ایرانی ها با یک مشکل عظیم کم آبی روبه رو خواهند شد.

این را هم اضافه کنم که ایران به جهت تاریخی، بیشتر از ۷ تا ۸ میلیون جمعیت را نمی تواند در خود نگه دارد. این نکته را هم فراموش نکنید که الان که تحقیقات جهانی را نگاه می کردم می گویند که کره زمین، بیش از ۴۰۰ میلیون جمعیت را نمی تواند روی خود نگه دارد. اینکه حالا ۷ میلیارد نفر شده اند و چه بلایی بر سر این کره می آورند را نمی دانم. اما در اینجا (ایران)، یک چنین حالتی وجود دارد. اینجا نه کالیفرنیاست، نه کنار می سی سی پی، نه کنار دانوب، و نه کنار سند، اینجا خودش یک منطقه منحصر به فرد است. فلات ایران از قدیم الایام همین طور بوده است. به قول تاریخ سیستان که هزار سال پیش نوشته شده، در تاریخ سیستان آورده شده که از قدیم سیستان در بند سه بند بود: بند

ریگ، بند آب و بند مفسدان. یعنی این ریگ روان یک مشکل اصلی بود که واقعا مشکل است. ببینید شما اگر کنار دانوب باشید قایق درست می‌کنید داخل آب می‌اندازید و حمل و نقل می‌کنید. ولی در شهرهای فلات ایران، حتی استر و الاغ و ... نمی‌توانستند برای شما حمل و نقل کنند. شتر لازم بود. برای اینکه شتر، چشم‌هاش دو تا پوشش دارد که بتواند جلوی طوفان حرکت کند و دماغ‌اش طوری طراحی شده که بتواند توی طوفان نفس بکشد (به غیر از ویژگی‌های کم آبی و کم خوراکی که می‌تواند تا هفته‌ها تحمل کند)، اینها مجبور بودند با شتر بسازند. شما نمیتوانستید از آنها، توقع قایق داشته باشی که بعدش بروند و کشتی‌های غول پیکر را بسازند.

آب نقش فوق‌العاده حیاتی در تمدن گذشته ایران دارد که با پیدا شدن پول نفت دو تا آفت عمده به آن وارد شده است: یکی این که، این توانایی را به ایرانی‌ها داده که این منابع زیرزمینی مشاع را نابود کنند و یکی هم این که جمعیت ایران را ۸ برابر کنند. این دو فاجعه هم چیزی نیست که به راحتی بشود جبران کرد. یک فاجعه دیگری هم هست که من در اینجا به آن اشاره می‌کنم. این علومی که از غرب آمده یعنی همین علم اقتصاد و جامعه‌شناسی که من با آنها آشنایی دارم تماماً غربی هستند. حساسیت‌هایی که آنجا هست توی این رشته‌ها هست و به بچه‌ها منتقل می‌کنند. مثلاً در انگلستان زمین کم بوده و زمین جزو عوامل تولید بوده است. اما در ایران، از اینجا، ۱۵۰۰ کیلومتر می‌روید تا بندرعباس و ۲ هزار کیلومتر می‌روید تا گوشه مکران و ۱۱۰۰ کیلومتر می‌روید تا آبادان و ۱۱۰۰ کیلومتر می‌روید تا سرخس و همه جا بیابان هست و مشکل زمین ندارد فقط آب ندارد. اصولاً آب در آموزش‌های دانشکده‌های علوم انسانی، به طور سیستماتیک وجود خارجی ندارد. یعنی من اگر دست‌اندر کار این مملکت بودم می‌گفتم تمام رشته‌ها باید یک کمی تاریخ و جغرافیا بخوانند و در آن تاریخ و جغرافیای اقتصادی‌شان هم، آب را حتماً باید بخوانند. این دروس را جزو، رشته‌های اصلی و تخصصی آنها قرار می‌دادم و اگر پاس نمی‌کردند اجازه نمی‌دادم دکتر و پزشک شوند. می‌خواهد یک کروات بزند و راه برود و یک نسخه دست طرف بدهد که خوب بشود یا نشود، میخواهم اصلاً نباشد چنین چیزی. یا آقای فیزیک‌دانی که نمی‌داند فلات ایران کجاست، زاگرس کجاست، این دو تا چه سرنوشتی برای این تمدن ایران درست کردند و ... خوب به چه درد می‌خورد؟! برود آمریکا تدریس کند. اینجا اگر می‌خواهی تدریس کنی باید ایران را درس بدهی و ایران یک سری مسائل حیاتی و مماتی دارد. همین الان، انگلستان شاگرد خود را تربیت می‌کند و دیپلمات بیرون می‌دهد. برای اینکه تمام تاریخ را به آنها یاد می‌دهد. فرانسه تاریخ را یاد می‌دهد. بیشتر شعارهای تاریخی را باید دانشجویان حفظ کنند. دانشجویان رشته پزشکی هم باید حفظ

کنند. غیرپزشکی هم همینطور باید حفظ کنند. در کشور ما برنامه‌ای آموزشی در این خصوص وجود ندارد ... پول نفت می خورد و ... یکی از این سو دراز می کشد و یکی هم از آن سو...

۴. عباس عبدی - روزنامه‌نگار و تحلیل‌گر آزاد جامعه‌شناسی

در مورد آب اگر بخواهیم به سوالاتی که آقای خانیکی مطرح کرده‌اند بپردازیم مسئله ما آب نیست، بلکه آب هم یکی از مسائل ماست. برخوردی که ما با سوخت می کنیم اتفاقاً بدتر از برخوردی است که با آب می کنیم. دلیلش هم این است که اگر شما آب را زیاد مصرف کنید یا اتلاف کنید خسارتی ظاهراً وارد نمی شود. به جای اینکه هفته‌ای یک بار حمام برود هفته‌ای دو بار می رود. یا با باز گذاشتن شیر آب، جایی کثیف نمی شود. ولی سوخت را وقتی زیاد مصرف می کنیم آلودگی هوا را هم می بینیم. اما این کار را انجام می دهیم.

مشکل اساسی جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی به نظر من این است که در جامعه، بیش اجتماعی را فراهم نمی کند. شاید یک بخشی از آن هم این است که دانش اجتماعی، نهایتاً باید به مسائل اجتماعی بپردازد، ولی چون دانش اجتماعی در غرب شکل گرفته و مسائل اش از آنجا بوده، ما خیلی به مسائل خود نپرداختیم. به طور کلی تر باید گفت که پیشرفت و تمدن، به انسان قدرت و توانایی می دهد. شما الان خود را با یک انسان هزار سال پیش مقایسه کنید. اصلاً توانایی ما قابل قیاس نیست. توانایی حکومت‌ها را مقایسه کنید. یک بمب اتم امروز به اندازه هزاران لشکر اسکندر و مغول و ... توان تخریب دارد. توان سازندگی ما هم به همین ترتیب رشد یافته است. در مهندسی، پزشکی و غیره، خیلی چیزهای عظیم می توانند بسازند. در همه حوزه‌ها، توانایی‌ها بالا رفته، اما این یک وجه قضیه است. انسان مدرن همزمان که قدرت تخریب اش زیاد شده، قدرت سازندگی و قدرت کنترل خود نیز زیاد شده است. آینده‌نگری او، به دلیل توان تخریبی اش، اجباراً زیاد شده است. چون انسان صد سال پیش، اصلاً خیلی نیازی به آینده‌نگری نداشته است. آینده او همان حال اوست، و حال او هم همان گذشته اش هست. تغییرات اساساً آنگونه که ما فکر می کنیم، نیست. ما الان به تاریخ خود که فکر می کنیم هزار سال را در یک جمله متمرکز می کنیم و فکر می کنیم تغییراتی رخ داده است. ولی آنها در صد سال و پنجاه سال خود تغییری نمی دیدند. بعداً این تغییرات سریعی که رخ داده موجب شده که انسان مدرن به ناچار آینده‌نگر باشد و وقتی که آینده‌نگر شد اولین مسئله اش این است که این توانایی‌های او، چگونه می تواند موجب شود که جلوی تخریب گاه‌ها را بگیرد.

ما متأسفانه قدرت توانایی تخریب را پیدا کرده‌ایم ولی قدرت جلوگیری و سازندگی را نداریم. این مشکل اساسی ماست که به نظر من، همه جا خود را نشان می‌دهد. ما می‌توانیم سد بسازیم، کوه را سوراخ کنیم آب را از سرشاخه‌های کارون به زاینده‌رود بیاوریم یا جای دیگری ببریم، می‌توانیم پل بسازیم و خیلی کارهای دیگری که توانایی آنها را داریم. ولی از آن طرف، قدرت تخریبی ما هم به شدت زیاد شده و نمی‌توانیم مانع این قدرت تخریبی خود باشیم و قدرت این را نداریم که جلوی تخریب‌گری خودمان را بگیریم.

به همین دلیل می‌بینید که ایران یکی از بدترین کشورها از حیث شاخص شدت انرژی است. شدت انرژی یعنی به ازای هزار دلار پول، چند لیتر سوخت مصرف می‌شود. اینکه در ایران، قدرت و توان و میزان مصرف ما ۶ یا ۷ برابر اتحادیه اروپا و ژاپن هست کاری ندارم، متوسط جهانی را هم در نظر بگیریم حداقل ۳ یا ۴ برابر تفاوت داریم. بعد فکر می‌کنیم که چرا این گونه است؟!

حالا به نظر من سوال اساسی از این جا به بعد هست که دانش اجتماعی چگونه می‌تواند به ما کمک کند؟ من قبل از اینکه به اینجا بیایم، با یکی از دوستانی که در حوزه آب آشنایی دارد صحبت کردم. ایشان می‌گفت که در برنامه ششم پیشنهاد کردیم که یک تعدیل قیمت در آب انجام شود و بازار آب درست شود. همان بازاری که آقای رضاقلی عملاً نشان دادند که در گذشته وجود داشته است. شما با گران‌ترین قیمت آب را تولید و نگهداری می‌کردید و کسی که اینگونه آب را نگهداری می‌کند می‌داند که یک استکان آن را هم بیرون نمی‌ریزد. این فرهنگ ناشی از آن قیمت آب بوده است. حواسمان باشد اینطوری نیست که مردم ایران آدم‌های مقتصدی بودند، نه ابداً. اگر همان آدم‌ها، آب مجانی داشتند بدون ملاحظه مصرف می‌کردند. پدران ما یک تکه نان را نمی‌گذاشتند روی زمین بماند و بر می‌داشتند. این نه به خاطر فرهنگ آنها بوده است. بلکه این نان را با قیمتی به دست می‌آوردند که حاضر نبودند که یک ذره‌اش را بیرون بریزند. همچنان که شما اگر یک گرم طلا دستتان باشد، آن را بیرون نمی‌ریزید. این به خاطر تفاوتی است که در قیمت‌ها هست.

قیمت هم که می‌گوییم فوری ذهنمان به قضیه مادی آن نرود. قیمت یعنی ارزش وجودی که انسان برای آن کار یا چیز گذاشته و به دست آورده است. هوا که اینقدر برای ما مهم است، چرا اصلاً درباره‌اش خرید و فروش نمی‌کنیم؟! برای اینکه اینقدر زیاده که اصلاً کسی بهش توجه نمی‌کند. مگر اینکه کسی دست‌اش را جلوی دهان ما بگیرد. آن وقت است که متوجه می‌شویم که بالاترین قیمت را حاضریم برای آن پرداخت کنیم تا اجازه دهد که تنفس کنیم. بنابراین در سیستمی که چند و چون‌اش مشخص نیست و سازوکار بازار وجود ندارد، پیشنهاد این است که نظام بازار آب به وجود بیاید. می‌گویند که

این را خط زدند و حذف کردند. چرا؟! برای اینکه این تنها چیزی است که ارزان در اختیار ملت قرار می‌گیرد و حالا می‌خواهید گران‌اش کنید.

گویی دولت، یک پدیده دیگری است که از جیب خود به مردم می‌خواهد پول پرداخت کند و حالا هر چه ارزان‌تر به آنها داده شود، گویی که خدمتی شده است. گویی که شما در بقالی هستید و یک ذره جنس ارزان‌تر به شما داده می‌شود و شما متشکر می‌شوید. اما اگر بقالی مال خود شما باشد و بچه شما بیاید از آنجا خرید کند این اصلاً معنایی ندارد که من قیمت این را ارزان‌تر بدم یا گران‌تر. فقط در سیستمی که آینده‌نگری ندارد و در سیستمی که شکاف دولت-ملت وجود دارد و جیب دولت با ملت متفاوت است، چنین موضوعی مطرح است.

ملاحظه کنید این مصرفی که ما در سوخت داریم. من شهروند اصلاً نگاه نمی‌کنم که بنزین لتری ۷۰۰ تومان چقدر ارزان گیر من می‌آید. بلکه من اینگونه نگاه می‌کنم که بنزین ۷۰۰ تومانی دارد از جیب من می‌رود و من هم باهاش مریض می‌شوم. آب هم همینطور است. سیستمی که قادر نیست تعامل درستی با جامعه و مردم‌اش داشته باشد و اینجا دو تا جیب مطرح می‌شود. ممکن نیست در یک کشور توسعه یافته غربی، اساساً این ادبیات را ببینید که دولت بگوید من یک چیز ارزان می‌دهم. فوراً می‌پرسند که تو از کجا آوردی که می‌خواهی به ما ارزان بدهی؟!

در این انتخابات اخیر امریکا، یکی از عوامل اصلی فشار روی اوپاما برخوردار او با سیاست بیمه همگانی بوده است که مخالفت می‌کنند. یک دلیل آن به ذهنیت مردم برمی‌گردد که اوپاما از کجا می‌خواهد پول بیاورد و مرا بیمه کند؟ حتماً باید از یک جایی دیگری از جیب من بردارد تا اینکار را انجام دهد والا ارث پدری که ندارد که اینکار را انجام دهد. پس منطقی‌اش این می‌شود که این هزینه حتماً باید بهینه باشد. حتماً باید آنقدری که صرف می‌کنید و بهبودی که از آن به دست می‌آید و منفعتی که برای کل مردم به دست می‌آید مفید باشد. ولی ما اینجا چنین عمل نمی‌کنیم. کاری که با نان می‌کردیم چطور بود؟! پدران ما اگر یک تکه نان پیدا می‌کردند اگر کثیف نبود پاک می‌کردند و می‌خوردند و اگر کثیف بود می‌گذاشتند لای درز دیواری که چیزی نشود. در این مملکت چند سال پیش، فقط باید کامیون‌هایش را می‌دیدید که چقدر نان خشک برای گاو می‌برند. نانی که با هزار زحمت از گندم تولید می‌شود. آخرش چنین می‌شود. این فقط دلیل‌اش این است که ما سیستمی پیدا کردیم که این سیستم قادر نیست اولاً تعامل درستی با مردم‌اش داشته باشد و آینده‌نگری داشته باشد و از همه مهمتر اینکه قادر نیست و توانایی این را ندارد که قدرت سازندگی خود را در برابر قدرت تخریبی که به دست آورده، از آن استفاده کند.

۵. محمد درویش (مدیر کل دفتر آموزش و مشارکت‌های مردمی سازمان حفاظت

محیطزیست)

به نام خدا، خیلی خوشحالم که یک چنین نشست‌ی شکل می‌گیرد و در مورد یک موضوع محیط‌زیستی، کنشگرانی از حوزه‌های مختلف تلاش می‌کنند که در موردش به بحث پردازند و آرزوی هر فعال محیط‌زیستی در این کشور این بوده که تک صدا نباشد و دغدغه‌های آن در سایر تخصص‌ها و حوزه‌های هم طنین پیدا کند. فکر می‌کنم که این حرکت خوب که دوستان انجام داده‌اند میتواند سرآغاز این امید و نوید باشد. یک ماجرای تاریخی ذکر کنم. وقتی سهراب سپهری آن شعر معروفش را که با عنوان "آب را گل نکنیم" شروع می‌شود، به نظم کشید، جدلی بین سهراب سپهری و احمد شاملو در گرفت که فکر می‌کنم اگر بخواهیم پاسخ پرسش اول این گردهمایی را بدهیم خوب است که از اینجا شروع کنیم. سهراب سپهری وقتی گفت که آب را گل نکنیم... شاید این آب روان می‌رود پای سپیداری... شاملو که آن موقع به هر حال جزو شاعران عصیان‌گر زمان بود گفت که من این عرفان بازی‌ها رو نمی‌فهمم وقتی که جوان‌های ما را دسته دسته جلوی گلوله می‌گذارند... یعنی چه که آب را گل نکنیم... سهراب سپهری آن موقع جوابی به شاملو داد که من فکر می‌کنم الان خیلی خیلی بیشتر از آن زمان قابل درک است. سهراب گفت اتفاقاً ما اگر بتوانیم مردمی را پرورش دهیم که دلشان برای آب خوردن یک کبوتر یا سیراب شدن یک سپیدار بسوزد، آن مردم هرگز اجازه نخواهند داد که خونی به ناحق از جوانشان بریزد چه برسد به این که در برابر جوخه‌های اعدام و مرگ بی‌تفاوت باشند.

به نظر من فاجعه بزرگی که در محیط‌زیست ما اتفاق افتاده که ما الان به یکی از ابعادش داریم می‌پردازیم یعنی بحران آب، ناشی از زوال ارزش‌های اخلاقی است که یکی از شناسه‌های بزرگش نوع تعامل ایرانیان با طبیعت و با مواهب طبیعی است. اگر که ما الان در شرایطی اینجا نشستیم که دست کم بر بنیاد مطالعات زمین‌شناسی کشور و مطالعات رسوب‌شناسی در طول ۴۰۰ هزار سال گذشته، نظیر ندارد که همزمان، ما شاهد عقب‌نشینی تالاب گمیشان به اندازه یک کیلومتر باشیم یا در سواحل خزر، عمق متوسط تالاب انزلی در جایی که بیش از ۲ هزار میلیمتر بارندگی داریم از ۱۴ متر به یک متر کاهش پیدا کند و همزمان گاوخونی در مرکز ایران خشک شود و بختگان و سایر مکان‌ها کاملاً خشک شود، هامون‌های سه گانه را از دست بدهیم و جازموریان به یک چشمه تولید گرد و خاک تبدیل شود و سی درصد زاگرس خشک شود و بیش از ۱۸ میلیون بلوط از بین برود و سطح سفره‌های آب زیرزمینی بیش از دو متر در شصت دشت اصلی کشور سقوط کند.

توجه کنید فاجعه دریاچه ارومیه ناشی از افت سطح آب به میزان ۳۰ سانتی متر است. ۳۰ سانتی متر افت سطح آب باعث شده تا ما یک پهنه نیم میلیون هکتاری را از دست بدهیم که از آن، به عنوان بزرگترین رخدادهای بیابانزایی قرن یاد می شود. پس چطوری هست که در شصت دشت اصلی کشور به وسعت صد میلیون هکتار، دو متر سطح آب زیرزمینی افت می کند. یعنی ما چه دریاچه‌های به مراتب بزرگتری از ارومیه را از دست دادیم و چون نمی بینیم متوجه خطر نیستیم. این شرایط امروز جامعه ماست و فوق العاده تاریخی و بحرانی است. در چنین شرایطی، که کمینه انتظار این است که همه ابزارها، نهادها، سازمان‌های حاکمیتی کمک کنند تا سازمان متولی طبیعت ایران از بالاترین اقتدار خود برخوردار باشد تا بتواند جلوی همچنین بحرانی را بگیرد، می بینیم که ۶۳ نماینده مجلس می آیند و طرحی را به مجلس می دهند و خواهان انحلال سازمان حفاظت محیط زیست می شوند. چگونه این واقعیت امکان پذیر است!؟

این یک خودزنی است. چگونه این نماینده‌ها حاضرند اسم خودشان را اعلام کنند و حتی به مردم حوزه انتخابی خود بگویند که ببینید ما به فکر شما هم بودیم طرح انحلال سازمان محیط زیست را دادیم برای اینکه نگذاشت جاده بزنیم، برای اینکه نگذاشت شما چاه بزنید، چون نگذاشت فلان جا سد بزنیم و رای می آورند و مورد قبول قرار می گیرند.

چقدر ما در انتقال مطالبات محیط زیست مان کم کاری کردیم که حالا وضعیت به این فاجعه بسیار بسیار هولناک رسیده است. زمانی که کلنگ سازمان حفاظت محیط زیست را در سال ۱۳۵۱ بر زمین زده شد فقط در غرب استان فارس، ۲۰۰ هزار کل و بز داشتیم ولی الان مجموع کل، بز و آهو و قوچ و میش و ... این کشور به ۱۱۰ هزار راس هم نمی رسد. ما بیش از ۹۰ درصد از اندوخته جانوری خودمان را از دست دادیم. چرا هیچ وقت هیچ نماینده مجلسی نیامد تا یقه رئیس سازمان محیط زیست، وزیر نیرو، وزیر جهاد کشاورزی را بگیرد که این فاجعه برای چه شکل گرفته است. اینکه چرا در جنوب تهران باید ۳۶ سانتی متر در سال زمین نشست کند در حالی که با ۴ میلیمتر نشست زمین در اروپا، اتحادیه اروپا شرایط بحرانی اعلام می کند.

در جنوب تهران، در پایتخت ایران، جایی که بیشترین متخصص وجود دارد، بیشترین نهاد مدنی وجود دارد، بیشترین رسانه وجود دارد، ۹۰ برابر شرایط بحرانی دارد نشست می کند، چرا نماینده‌های مردم بی تفاوتند؟ نهادهای مدنی چرا بی تفاوتند؟ دانشگاه‌ها چرا بی تفاوتند؟ رسانه‌ها چرا بی تفاوتند؟ نماینده یقه می گیرد ولی یقه کی را می گیرد؟! یقه کسی را می گیرد که چرا دانشجویی که ستاره دار بود نگذاشت بیاید یا گذاشت بیاید. یعنی مشکلات ما واقعاً چیست؟ چرا ما نتوانستیم موضوع به این مهمی یعنی افت توان اکولوژیک را به صدر اولویت‌های راهبردی این کشور بکشانیم؟ چون کسانی که تریبون داشتند، کسانی

که می‌توانستند حرف بزنند، و آنهایی که حرفشان خریدار داشت به موضوع محیط‌زیست توجه نکردند. از خودمان باید شروع کنیم. ما از یک برهه‌ای دارای گروهی از نخبگان و روشنفکران شدیم که این نخبگان به هر دلیل، محیط‌زیست برایشان مسئله اصلی نبود.

سال ۱۳۵۵ یکی از اساتید همین دانشگاه که یادش بخیر همین چند وقت پیش از میان ما رفت (استاد باستانی پاریزی)، در همایشی در همین دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران آمد و گفت که: «مهندسان ما جوش می‌زنند که ونیز دارد زیر آب می‌رود اما آنها پَر خاطرشان نیست که همین روزها از بی‌همتی ما، قنات همت‌آباد یزد خشک شد و دود از دهانه آن برآمد.» قصه تخریب محیط‌زیست قصه امروز و دیروز نیست. اما این سلسله آن تداومی که باید می‌داشت را نداشت. رییس وقت سازمان محیط‌زیست ایران کسی بود که در سال ۱۹۷۱ در مقام قائم مقام کنفرانس جهانی استکهلم با عنوان بهره‌برداری عقلانی از سرزمین سخنانی ارائه کرد.

بهره‌برداری عقلانی از سرزمین همان مفهومی است که خانم براتلند با عنوان توسعه پایدار مطرح کرد. همه دنیا، براتلند را به عنوان مبتکر توسعه پایدار می‌شناسند، هیچ کس، حتی خود ایرانی‌ها از اسکندر فیروز یاد نمی‌کند. وقتی به ایشان گفتند که چگونه بود که در سال ۱۹۷۱ به تخریب سرزمین توجه داشتی؟ گفت من یک شعری خوانده بودم در کتاب درسی و آن اینکه دیگران کاشتند ما خوردیم ما بکاریم دیگران بخورند. می‌خواهم بگویم که یک چنین بستری در این کشور وجود داشته، ما فرزندان نخبگانی بودیم که اتفاقاً به ملاحظات و موازین محیط‌زیستی به شدت توجه می‌کردند. قدیمی‌ترین سند این کشور در سند منشور متعلق است به فردی به نام کوروش سلسله‌دار امپراتوری هخامنشیان که به مردمش می‌گوید که به فهم آب رسیدن و گندم را گرمی داشتن، آیین من است. پس هر که رونده‌ای را بیازارد جهان خود را آزرده است، آنکه آبی را بیالاید درون خویش را آلوده است، آنکه درختی را بیافکند بی‌اجاق خواهد ماند. بی‌اجاق ماندن در آن زمان بدترین نفرین بوده است. فردوسی بزرگ می‌گوید: سیاه اندرون باشد و سنگ دل که خواهد که موری شود تنگ دل.

بینید ما با کل‌ها، با یوزپلنگ‌ها، با بزها و با ببرها و شیرهایی که دیگر نداریم، چکار کردیم. چرا این اتفاق افتاده است؟ به نظر می‌رسد که ما فهم اکولوژیک را از آن چه که باید به عنوان دانستگی‌های خودمان از مقطع ابتدایی اضافه می‌کردیم حذف کردیم. بنا به هر دلیلی این اتفاق افتاده است. شما ببینید رئیس جمهور این کشور عالی‌ترین مقام اجرایی این کشور در دی ماه سال ۱۳۹۱ در مجلس شورای اسلامی می‌گوید: من و همکارانم تحقیق کردیم ۶ میلیون تن بلوط در جنگل‌های زاگرس وجود دارد، اگر این دانه‌ها را جمع کنیم و بدهیم به دام، هم مشکل تامین علوفه را حل کردیم و هم

تحریم‌ها را دور زدیم. رئیس‌جمهور این کشور این حرف را گفته است. دقت کنید که دانه‌های بلوط غذای حیوانی است به نام سنجاب. سنجاب‌ها عاشق بلوط‌ها هستند، اینقدر این بلوط‌ها را دوست دارند می‌برند این بلوط‌ها را در دل خاک برای روز مبادا قایم می‌کنند و خوشبختانه یادشان می‌رود که بلوط‌ها را کجا قایم کرده‌اند و همین بلوط‌ها زادآوری طبیعی جنگل‌های زاگرس ما را تضمین می‌کند. اگر این جنگل‌های زاگرس نباشند، یعنی ما کارون، کرخه، جراحی، مارون، زاینده‌رود، سفیدرود، زربینه‌رود، سیمینه‌رود و گاماسیاب رو از دست می‌دهیم، یعنی ۴۰ درصد منابع آب شیرین این کشور از دست می‌دهیم.

چگونه است که عالی‌ترین مقام اجرایی یک کشور رسماً می‌آید و با پیشنهادش، بزرگترین تنش سیاسی و فشار اجتماعی را می‌خواهد بر ۴۰ درصد منابع آب شیرین کشور یعنی زاگرس تحمیل کند. برای اینکه ایشان بر روی میز و نیمکت‌هایی که باید برای ایشان فهم اکولوژیک ارائه می‌شده، ننشسته و درس نخوانده است. جای خالی مباحث محیط‌زیستی اینجا خودش را نشان می‌دهد. ما کم کار کردیم، بسیار کم کار کردیم، ما حتی یک روزنامه نداریم که یک صفحه ثابت محیط‌زیستی داشته باشد، ما یک برنامه ثابت تلویزیونی نداریم که همپای نود یا هفت در پربیننده‌ترین ساعت به موضوع محیط‌زیست پردازد، چگونه انتظار داریم که مردم ما به محیط‌زیست به عنوان عالی‌ترین اولویت خودشان نگاه کنند.

۶. هادی خانیکی

من هم بر اساس سهم خود از حوزه ارتباطات و فرهنگ وارد این بحث می‌شوم. منتهی سعی می‌کنم که به اختصار به این مسئله پردازم. همان‌طور که دوستان رصد می‌کردند از یک زمینه تاریخی اجتماعی به ضرورت توجه به حوزه محیط‌زیست رسیدیم و طبیعتاً من باید نگاهی داشته باشم از منظر فرهنگ و ارتباطات. من بیشتر مایلم مسئله را با چند سوال مطرح کنم که این سوال‌ها را هم در بحث اعضای پانل و هم در بحث با حاضرین به آنها پردازیم.

من بحث خود را با پیوند بحث آقای دکتر درویش و نسبت بین حوزه محیط‌زیست و مسئله آب دنبال می‌کنم. همه دوستان به خاطر دارند که در نشست جهانی ژوهانسبورگ ۲۰۰۲ از مسئله‌ای به عنوان سیاست زمین که به آن پرداخته شد به عنوان مسئله‌ای یاد شد که سیاره زمین با آن رو به رو می‌شود. سوال من این است که آیا وقتی می‌خواهیم به مسئولیت‌های رسانه‌ها و نهادهای ارتباطاتی و مدنی پردازیم می‌توانیم از چیزی به نام سیاست آب در ایران سخن بگوییم؟ یعنی وقتی می‌خواهیم بگوییم که رسانه‌ها به

وظیفه خود عمل نکردند یا نهادهای مدنی به وظیفه خود عمل نکردند، آیا چیزی به اسم سیاست آب داریم یا نداریم؟ جواب ساده و اولی ما این است که چنین چیزی نداریم. ولی چرا نداریم؟ به خاطر اینکه وقتی می‌خواهیم از مهندسان و پیمانکاران و سازندگان سد در ایران که نهایتاً باعث شدند که مثلاً آب دریاچه ارومیه کم شود یا یکی از عوامل تاثیر گذار بر آب دریاچه ارومیه بودند، نقد بکنیم، سوال من این است که چه موقع کار را به سدسازان و مهندسان سپردیم و کی به مسئله بحران آب رسیدیم؟ اول به سدسازان و پیمانکاران سپردیم و در آخر که به بحران رسیدیم. رسانه‌ها و نهادهای علمی و مدنی کجا هستند که به این مسئله پردازند. پس اشتباه از همین جا روی داده است. یعنی گویا گفتگو در جامعه ما یک امر پسینی است. هر وقت که مجبور شدیم گفت‌وگو می‌کنیم نه هر وقتی که لازم است گفت‌وگو کنیم. در ابتدا باید به گفت‌وگو می‌پرداختیم و در ابتدای فکر و مطالعات، مطالعات عمیق و درستی انجام می‌دادیم که آیا سد بسازیم یا نسازیم. در نشست قبلی دوستان به درستی به سندی اشاره کردند که سند جامع آب در ایران بود. ویرایش نهم آن را ارائه دادند که در آنجا به آب به عنوان پدیده اجتماعی یا امر اجتماعی اصلاً هیچ توجه نشده است. اینکه در ۹ ویرایش به آن توجه نمی‌شود و حالا می‌بینیم که از حوزه علوم اجتماعی و ارتباطات به این مسئله می‌پردازند پس می‌شود گفت که مسئله از همین جا آغاز می‌شود. یعنی جای گفت‌وگو کجاست؟ من هم در ارتباط بین مسئله زیست‌محیطی و هم مسئله اجتماعی و هم تاریخی می‌گویم که جای گفت‌وگو در جامعه ما جای مبهم و اجباری است نه جای انتخابی. این مسئله اول است؛ یعنی تبدیل بحث بر سر آب در آخرین مرحله به جای اینکه در اولین مرحله خواسته باشیم به آن پردازیم. مسئله دوم این است که اگر بخواهیم به سیاست آب پردازیم این سیاست باز به چه معناست؟ سیاست در عصر ما به قول فوکو و گادامر تبدیل به یک زیست‌سیاست شده و دیگر آن مفهوم سنتی از سیاست وجود ندارد. مفهوم کلان از سیاست نیست. بلکه تبدیل به پدیده خردی شده است.

اگر خاطر دوستان باشد در ایام انتخابات در ایران یک بحثی در مناظره‌های انتخاباتی توسط آقای دکتر روحانی مطرح شد که مورد توجه هم قرار گرفت که اگر قرار است که چرخ سانتریفیوژها بچرخد باید چرخ زندگی هم بچرخد. یعنی بین سانتریفیوژها و زندگی یک پیوندی برقرار شد، به این معنا می‌شود گفت که این سیاستی که ما از آن دم می‌زنیم سیاست زندگی است. البته شاید با آن مفهوم قرآنی که ما داریم که «من الماء کل شی حی»، این خیلی نزدیک باشد، که اگر آب منشا زندگی است پس این سیاست زندگی کجا بر پایه آب تعریف می‌شود. سیاست زندگی خوب تعاریف جدیدی دارد. البته بخشی از این، تخصص آقای عبدی است که شاید در یک جایی به آن پردازند. این سیاست زندگی یکی از

وجوه مشخص سیاست به دور از خشونت و سیاست به دور از دشمنی است. توی بحث‌های آقای رضاقلی هم به لحاظ تاریخی به آن اشاره شد. منازعه‌هایی که بر سر آب شکل گرفته و یا از آن طرف مشارکت‌ها و یا مداخله‌هایی که می‌تواند بر اساس آب صورت بگیرد. منظورم از سیاست زندگی بر پایه آب این است که ما آگاه باشیم که جامعه‌ای که به اعتبار آب در معرض خطر قرار دارد، کل جامعه در معرض خطر قرار دارد. یعنی این تنها انتقال خطر آب به یک حوزه صرفاً بیولوژیک نیست، بلکه انتقال خطر آب به حوزه سیاست، معرفت، فرهنگ و نظایر اینها هم هست. و به این اعتبار است که می‌شود گفت که در واقع همانطور که خطر به آن تعاریف قدیمی و کلاسیک خودش محدود نمی‌شود، امنیت و صلح هم دیگر محدود نمی‌شود. به عبارت دیگر اینجا است که هم امنیت و هم صلح و هم خشونت و هم خطر را باید در ابعاد جدیدی تعریف کرد.

مسئله سوم این است که بحث‌های نظری مزبور را باید مقداری عملیاتی و خرد کرد. به عبارت دیگر بین سیاست‌های کلان و سیاست‌های خرد تمایزی قایل بود. طبعاً آب در موقعیت سیاست‌های خرد قرار می‌گیرد که برای سیاست‌های کلان مثل امنیت ملی و امنیت جهانی امروز مطرح هست، کما اینکه جنگ‌های امروز یا آینده جنگ‌های آب خواهد بود. به این اعتبار باید بگوییم که مسئله آب را در سطح سیاست خرد یا سیاست زندگی بر پایه آب در یک سطح خرد، به یک سیاست کلان تبدیل کنیم. یعنی ملی و فراتر از آن بیاندیشیم (بحثی که در مباحث گذشته دوستان هم مطرح بود مثل شکاف‌های دولت-ملت و یا شکاف‌های تاریخی و نظایر اینها).

مسئله چهارمی که باید به آن پردازیم این است که محل این و یا مکان این سیاست‌ها و کنشگری‌های خرد در جامعه ما کجاست؟ اینجاست که مسئله رسانه‌ها، نمادها، نهادها هم اهمیت پیدا می‌کند. آب را در سطح نهادها، در سطح نمادها و سمبل‌ها و طبیعتاً در حوزه هنر، فرهنگ و همین‌طور آلودگی‌ها و خطرهای فاجعه‌های زیست‌محیطی مطرح کرد. اینجاست که بحث شعر، فیلم، سینما و هر نماد دیگری مطرح می‌شود. اینکه از چه چیزی استفاده شود تا که جامعه نمادین و جامعه ارتباطی امروز ما را درگیر کند تا متوجه این موضوع باشد. چون بحث مشترک ما در اینجا این خواهد بود که چطور می‌شود جامعه را نسبت به مسائل دغدغه‌مند کرد و آن وقت است که نمادها از این جا بروز و ظهور پیدا می‌کنند.

و بالاخره مسئله پنجم این است که گناه این مسئله بی‌توجهی به محیط‌زیست یا بی‌توجهی به آب بر دوش چه کسانی است؟ بر دوش دولت است؟ بر دوش جامعه است؟ بر دوش متخصصان است؟ بر دوش نخبگان؟ پاسخ آن تقریباً روشن است و آن اینکه این گناه بر دوش همه است. یعنی باید توزیع مسئولیت کرد و در این توزیع هم، سنگینی بار دولت از سنگینی بار جامعه و نهادهای مدنی و رسانه‌ها

کم نمی‌کند و سنگینی بار رسانه‌ها از بار دولت نیز همین‌طور. به این اعتبار است که می‌شود گفت ما باید بپذیریم و تعریف کنیم.

به نظر من همانطور که جامعه ما از نظر آب یک جامعه در مخاطره یا یک جامعه در بیم است، به لحاظ اجتماعی و به لحاظ فرهنگی و به لحاظ سیاسی هم می‌تواند جامعه در بیم و یا در مخاطره تعریف شود و برای آگاهی نسبت به جامعه در مخاطره و جامعه‌ای که در بیم هست باید به مسائل و تعاریف جدیدی پردازیم. در اینجا از دوستانی که در میزگرد شرکت دارند و دیگر دوستان در جامعه، خواهم خواست که پاسخ بدهند که آیا لازم نیست که ما برای جامعه امروز که اهمیت سلامت شهروندان مهم شده و نسبت به آن از دولت و حاکمیت مطالبه‌گر شده‌اند، بگوییم که به آب و بحران آب را باید در چارچوب معنایی جدیدی توجه کرد. در این چارچوب معنایی جدید، از مسائلی مثل بیوپلیتیک آب که در منطقه و یا در جهان مطرح است ما هم به آن توجه کنیم.

پس من سخنم را در اینجا خلاصه می‌کنم و خلاصه‌اش این است که زیست‌سیاست و زیست‌محیط مثل هم هستند. همانطور که به میزانی که ما دچار بحران‌های زیست‌طبیعی و محیط‌زیستی می‌شویم، دچار بحران‌های زیست‌سیاستی هم می‌شویم. در اینجا است که باید نسبت به جامعه خودمان که به لحاظ جامعه‌شناختی و نه صرفاً سیاسی، جامعه‌ای در بیم و مخاطره است، حساس شویم.

۷. گفت‌وگوی بین اعضای پانل

در قسمت دوم بحث دوستان را در چند کلیدواژه خلاصه می‌کنم و بعد بر اساس آن گفت‌وگو را ادامه می‌دهیم. آقای رضاقلی مسئله را در یک ارزیابی جغرافیایی تاریخی، به فلات ایران ارجاع دادند و اینکه این فلات ایران الزاماتی را که به وجود آورده نوعی محدودیت‌های تمدنی بوده و محدودیت‌های تمدنی هم به محدودیت‌های سیاسی منجر شده و نتیجه آن این شده که آب در یک نگاه تاریخی یک فرصت و هم یک تهدید برای ایران به وجود آورده است. فرصتی که به وجود آورده این است که توانسته است به منابع و توانایی‌های زیرزمینی ایران فعلیت بدهد و تهدیدی که بوجود آورده این است که منجر شده پدیده‌هایی مثل افزایش جمعیت بروز پیدا کند و نوعاً در یک رشد شتابان توسعه حساسیت‌های ما به جای اینکه حساسیت‌های تاریخی و مبتنی بر مطالعه تاریخی باشد به حساسیت‌های غربی تبدیل شده است. در نتیجه مسئله امروز ما بر اساس وضعیت خودمان در حوزه آب گم است و به این اعتبار با بحثی که دوستان دیگر مطرح کردند مشترک می‌شود.

تاکید صحبت آقای عبدی این بود که آب را تنها مسئله ندانیم. آب یکی از مسائل ماست. همانطور که در زمینه‌هایی مثل سوخت هم ما این مسئله را داریم. انتظاری که از حوزه علوم اجتماعی است این است که باید به مسائل اجتماعی پردازد، به دلیل اینکه منشاء علوم اجتماعی در غرب بوده در ایران به یک نوعی

فراموشی از مسئله اجتماعی رخ داده و در نتیجه یک تفسیر واژگونه‌ای از مسائل عینی و واقعی از جمله آب دارند. منطبق بر شکاف دولت-ملت که در ایران وجود دارد، این دو خودشان را از جنس هم نمی‌دانند که به دنبال آن به مسئله مشترک خود را تشخیص داده و به آن پردازند.

آقای مهندس درویش نیز منشا بی‌توجهی به بحران زیست‌محیطی را اخلاقی و علمی دانستند. یعنی اینکه مسئله بحران زیست‌محیطی را نه در علم خوب متوجه شدیم و نه آن حساسیت‌های اخلاقی که در حوزه سنت و تاریخی وجود داشته آن را توانسته‌ایم حفظ کنیم و به دوران جدید هم منتقل کنیم. در نتیجه یک فهم اکولوژیک ناقص داریم که این فهم اکولوژیک را از فهم اجتماعی امروزمان حذف کردیم. حرف اصلی من هم این بود که ما فاقد سیاست آب هستیم در حالی که نیاز به داشتن سیاست آب داریم و این فقدان باعث شده که آب را به مثابه سیاست زندگی نبینیم و وقتی که نتوانستیم ببینیم، در سطح کلان و خرد آن نتوانستیم نقش نمادها و نهادها را تعریف کنیم. در نتیجه مسئله را باید در حد یک جامعه در مخاطره تعریف کنیم. حالا شاید بشود گفت فصل مشترک حرف ما این بود که گفت‌وگویی بر سر آب شکل نگرفته، حالا با توجه به حرفهایی که داشتیم من سوال را بر می‌گردانم و هر کسی هم میتواند نقدی هم داشته باشد.

از آقای رضاقلی می‌پرسم با همه این اشکالات و زمینه‌ها و نقیصه‌های تاریخی امروز چه توصیه‌ای میکنند؟ چه کار باید کنیم؟ یعنی باید دست‌ها را بالا کنیم و بگوییم که هیچ کاری نمی‌توانیم کنیم یا اینکه باید این مسئله را از یک جایی شروع کنیم و از کجا شروع کنیم؟

• علی رضاقلی:

شما وقتی که یک بررسی علمی در طبیعت انجام می‌دهید، پاسخی برای طبیعت طرح می‌کنید و بعد طبیعت باید به آن پاسخ شما جواب بدهد. در فیزیک این کار را می‌کنیم، در رشته‌های مشابه هم همین کار رو می‌کنیم، اگر پاسخ شما را نداد، شما نظریه خود را تغییر می‌دهید. یعنی این نظریه‌ای که درست کردید به تن واقعیت نمی‌خورد. حالا باید نظریه خود را تغییر دهید و یک نظریه‌ای ارائه بدهید که به تن واقعیت بخورد. هیچ راه دیگری هم ندارید.

طبیعت پاسخ‌های مشابه می‌دهد، اما جوامع پاسخ‌های مشابه نمی‌دهند. به خاطر اعتبارات تاریخی که در درون آنها شکل گرفته، فوق‌العاده با همدیگر متفاوت‌اند. یک سوال اینجا طرح کنید یک پاسخ پیدا می‌کنید، در آمریکا طرح کنید یک پاسخ دیگری پیدا می‌کنید. زیرا آنها سوال‌ها را در سازه‌های ذهنی و تاریخی خودشان فراوری می‌کنند و پاسخ می‌دهند. از دو نفر آدم هم که یک سوال مشابه می‌پرسید، وقتی پاسخ متفاوت می‌دهند، یعنی اینکه آنها سازه‌های ذهنی متفاوتی دارند، دانش‌های متفاوتی دارند و

فرهنگ‌های متفاوتی دارند. اینها اطلاعات را از شما می‌گیرند، کدبندی می‌کنند، در یک سرندی تفکیک می‌کنند، خارج می‌کنند و در نهایت تحویل شما می‌دهند. این تفاوت ناشی از سازه‌های ذهنی تاریخی هستند. وقتی که بررسی علمی انجام می‌دهید، معنای آن این است که پای اما و اگر و ... را بیرون می‌کشیم و بعد واقعیت را نگاه می‌کنیم.

واقعیت این است که مسیری که ایرانی‌ها تا اینجا آمده‌اند، مهارت‌های لازم برای اداره کشور در این قرن را ندارند. همه شواهد نیز متأسفانه همین را نشان می‌دهد. نمونه‌اش مدیران کشور هستند. نمونه‌اش استاد‌های دانشگاه هستند. شما به دانشکده‌های علوم اجتماعی بروید و ببینید به بچه‌ها چه چیزی تدریس می‌کنند. تمامی آنها مبتنی بر ترجمه است؛ مبتنی بر ترجمه یعنی اینکه جایی دیگری سولاتی طرح کردند و به سولات‌شان پاسخ دادند و شما آن سوال و پاسخ را اینجا آوردید و به دانشجو یاد می‌دهید. در صورتی که سوال دانشجو اینجاست و پاسخ آن را در علوم انسانی و زیست‌محیط همین جا می‌خواهد. اینجا کالیفرنیا نیست که بالای ۶۰۰ - ۷۰۰ میلیمتر آب باران داشته باشد و کشاورزی آن به بارندگی احتیاج نداشته باشد و تبخیر کمی داشته باشد. اینجا بیشتر جاهای ایران، ۴۰۰۰ میلیمتر تبخیر دارد. اگر آب خودش را نشان بدهد، محو می‌شود. در طبیعت خودش را نشان دهد، محو می‌شود. طی ده سال گذشته، میانگین بارندگی یزد، ۵۰ میلیمتر بوده و ۴۰۰۰ میلیمتر یعنی ۴ متر تبخیر. سوال این، با سوالی که در کالیفرنیا مطرح می‌شود، فرق می‌کند. سازه‌های ذهنی و تاریخی ایرانیان فرق می‌کند. اینها که کشور را مدیریت می‌کنند سازه‌های تاریخی گذشته را دارند. سازه‌های ذهنی فعلی که اطلاعات رو بگیرند، فرآوری کنند، پاسخ به روز بدهند و مشکلات را بخواهند حل کنند متأسفانه شواهد نشان می‌دهد که چنین چیزی را ندارند.

من تقریباً اگر بخوام دقیق و عالمانه نگاه کنم پاسخ همین است که گفتم. عمدتاً و به صورت عام نه دانشجو به درد این مملکت می‌خورد نه استادش، نه مدیرش و نه خانه‌دارش، اینها گره از کار این مملکت نخواهند گشود. اینها اگر فرش از زیر پای هم نکشند کار دیگری برای همدیگر نمی‌کنند. این متأسفانه واقعیت تلخی است که در بیرون در تمام زمینه‌ها انعکاس پیدا کرده است. در نتیجه این مدیریت، هیچ راهی برای اداره کردن این کشور ندارد، مگر اینکه روز به روز توی سرایشی بیندازد و جلو ببرد.

اما برای اینکه خیلی دل‌آزرده نشوید نهادگراهای جدید می‌گویند یک راه‌هایی وجود دارد و با این راه‌ها، احتمال اینکه یک راه برون‌شویی پیدا بشود، هست. یکی از آن راه‌ها، ارزان شدن اطلاعات است. واقعا این خیلی مهم است که در گذشته حتی ۲۰-۳۰ سال پیش هم این طوری نبوده است. هم اینکه به

دست آوردن اطلاعات، تکنولوژی و وسایل ارتباط جمعی خیلی ارزان شده است. یعنی با این ابزارها و آن موضوعها، می‌توان تنش‌ها را منعکس کرد و می‌شود آنجا دنبال راه‌حلهایی گشت و مردم را به مواردی حساس کرد که در گذشته دور، به این شکل اصلاً امکانپذیر نبوده است.

من واقعا رسته‌ام نیست، ولیکن به خاطر حساسیت بسیار زیادی که پیدا کرده‌ام، البته از یک جهاتی به رسته من مربوط است به طوری که من خیلی به مسائل اقتصاد سیاسی تاریخی ایران و توضیح این بن‌بست‌ها علاقه مندم، ولیکن من چند تا روزنامه را تشویق کردم تا بیایند در خصوص محیط‌زیست کار کنند. اینکه ایران منطقه خشک است و آب اینجا پیدا نمی‌شود و شما بیایید بر روی این متمرکز شوید و مردم را حساس کنید. حالا این عملی می‌شود یا نه، نمی‌دانم. ولیکن مسئله سر این است که الان می‌شود این کار را انجام داد. یعنی با اطلاعات ارزان و مدیریت ارزانی که می‌شود یاد گرفت و تکنولوژی ارزانی که می‌توان در اختیار گرفت، با نهادها و سازمانهایی که می‌شود به ارزانی تقلید کرد و احتیاجی نیست که راه‌های چند صد ساله را طی کنی، اینها میتوانند فضایی را باز کنند که احتمالاً ایرانی‌ها بتوانند در این عصر کشور خود را مدیریت کنند و مشکل‌اش را حل کنند. اینکه چطور به این نحو شکل گرفته، یک بحث مفصل تاریخی را ایجاب می‌کند. شاید من به یک کلمه یا دو کلمه اشاره کردم که چرا اینطور شد و حالا که اینطور شد پس راه‌های برون‌شو از این معضل چیست؟ این هم یک داستان دیگری است که باید به آن اضافه کرد. من این مقدار می‌توانم جواب غیرسیاسی بدهم.

• عباس عبدی:

من از آن آدم‌هایی نیستم که بگویم ایرانی‌ها تمدنی دارند و این‌گونه هستند و آن‌گونه هستند، از آن سو هم اصلاً قبول ندارم که توانایی‌ها وجود ندارد. نگاه بدی هم به مدیران کشور ندارم. آنها هم مثل ما هستند و اگر بهتر نباشند بدتر نیستند. مشکل اساسی این است که شما اگر بهترین بازیکن دنیا را هم روی یک زمینی که سنگلاخ باشد بیاورید نمی‌تواند بازی کند. این تغییر ساختار بازی کلیدی‌ترین مسئله ماست. این که بدانیم گیر کارمون کجاست. گیر ما اصلاً محیط‌زیست نیست. البته آقای درویش چون تخصص‌شان است، کار خوبی هم انجام می‌دهند که آن را طرح می‌کنند. من هم می‌بینم که محیط‌زیست ما دچار مشکل می‌شود، اما این محیط‌زیست نیست که دچار بحران و مشکل می‌شود، امور دیگر ما هم دچار مشکل می‌شود.

تا وقتی که به ریشه این مسئله نپردازیم نه می‌توانیم محیط‌زیست را درست کنیم و نه موارد دیگر را. این را هم می‌پذیرم که قرار نیست یک راه‌حلی بدهیم که عین یک کلیدی باشد که هر دری را باز کند. کلیدی که هر دری را باز کند هواس است که هیچ دری را باز نمی‌کند. عقیده شخصی من این است که

اولاً (همان مطلبی که در صحبت آقای خانیکی بود) مطالبه گری را کنار بگذاریم. دولتی وجود ندارد که شما از آن مطالبه کنید. این دولت است که باید از مردم خود مطالبه کند. دولتی که نتواند تصمیم درست بگیرد از اول بازنده است. تا وقتی که وضعیت نگاه ما به رابطه دولت و ملت این است، امکان ندارد هیچ مردم و هیچ دولت و دولتمردی پیدا شود که بتواند تصمیم درست بگیرد. این دولت است که باید از ملت خود مطالبه کند. اینکه چرا دارید اجازه می دهید که من سوخت و آب و ... را به این قیمت به شما بدهم. از جیب خودتان به قیمت بقای کوتاه مدت خودم، شما را نابود می کنم. من نمی دانم واقعاً چه چیز عجیبی است. بطری کوچک آب ۵۰۰ تومان است و در اتوبان ۱۰۰۰ تومان است. کل آب یک ماه خانه تان که هفته ای شش بار حمام می روید، در ماه هزار تومان نمی شود. تا وقتی که این سیستم و این سازوکار و این ساختاری وجود دارد، ما چه چیزی را می خواهیم عوض کنیم. ما از مدیر چه توقعی داریم؟

یک نفر اقتصاددان هست و اتفاقاً خیلی هم آدم مقتصدی است و از این چیزها دفاع می کند. یک بار به من گفت که یک باری رفتم انگلیس که پسر من آنجا زندگی می کند. گفت که من عادت می کنم که وقتی هر روز صبح از خواب بیدار می شوم گاز را به مقدار کمی روشن می کنم و کتری را روی اجاق می گذارم. تا زمانی که برگردم یکی دو ساعت بعد جوش بیاید. پسر من گفت این طور نمی شود. حق نداری این کار را انجام دهی. پول گاز اینقدر زیاد می شود که من قادر به پرداختن آن نیستم. لطفاً همان قدر که می خواهی در کتری بریز و همان قدر هم فوری جوش بیار و استفاده کن. پسر او، اینجا اگر بود به قدری گاز را باز می کرد که اصلاً هیچ حساب و کتابی نداشت. از این رو، گاز را باز می کرد و از آن سو نیز پنجره را باز می گذاشت. ولی آنجا به بابای خود، درس اقتصاد می دهد.

در مملکت ما، تا زمانی که ساختار مدیریت کشور (با ساختن سدهای اطراف تهران، از سد ماملوش تا سد لتیان، لار، طالقان و امیرکبیر (۵ تا سد اطراف تهران) به دنبال این هستند) که نمایش توسعه به راه بیاندازند، کار درست نمی شود. اگر توانستید یک رئیس دولتی پیدا بکنید که به خودش جرات بدهد به نحوی تصمیم بگیرد که این مصرف آب بهینه باشد، به ما هم یاد بدهد و ما هم می رویم جای دیگری می گوئیم. تا وقتی که مسئله رابطه دولت - ملت و بینش اجتماعی ما به همین ترتیب است، فکر نمی کنم که حل شود. کوشش برای این هم، راه حل هاش بر می گردد به این که به کی می خواهید بگویید؟ به من می خواهید بگویید؟ من فکر می کنم که این حرفها را باید بزنم. اما اگر به دولت می خواهید بگویید به نظر من در مسئله آب، تعادل میان مصرف و تولید از بین رفته است. مصرف سرانه به شدت بالا رفته است. چه آب مستقیم باشد، حالا صرف خوردن نه، از طریق بهداشت، محیط زیست و درمان و حیاط و

شست و شو و ... و چه آبی که از طریق افزایش مواد غذایی و سایر زمینه‌هایی که مصرف‌اش بالا رفته است. حالا جمعیت هم از آن جمعیت پایدار ایران که ۵۰ - ۶۰ سال پیش بودیم حدود ۷ الی ۸ برابر شده است، اما منابع آب که نمی‌تواند زیاد شود. منابع آب وارداتی هم که نیست. حالا برنج و گندم را می‌توانیم وارد کنیم، اما آب را نمی‌شود وارد کرد.

بنابراین استحصال اینها نیازمند مدیریتی است که متکی به مردم باشد و مردم آن را بپذیرند. آقای خانیکی می‌فرمایند که چرا ما آن روزی که سدسازی شروع شد، در مورد آن گفت‌وگو نکردیم ولی الان که به بحران رسیدیم گفت‌وگو می‌کنیم. من می‌خواهم بگویم که این اتفاق الان هم وجود دارد. الان هم ما مسائلی داریم که جرات نمی‌کنیم در موردش گفت‌وگو کنیم. به ۲۰ سال بعد موقوف می‌کنیم. سدهایی که ساختند فارغ از اینکه خوب یا بد باشند. سدهای درب و داغونی هم داشتیم که وسط کار و لاش کردند و میلیاردها تومان خورده شد. کی جرات می‌کرد که بگوید چی شد؟ اصلاً من کاری به سیاست آب ندارم. سیاست اقتصادی این سدها محل صحبت است. یعنی باید وقتی که این سدها ساخته می‌شوند اقتصادی باشند. یعنی مثلاً برای سد کرخه این کار را انجام دادند و دیدند اقتصادی است. اما سد بالادستی آن که میخواستند بسازند چند میلیارد به قیمت آن موقع خرج کردند و تازه معلوم شد که صد تومان خرج کنی فقط ۱۶ تومان نصیب می‌شود و ۸۴ تومان ضرر است یا معلوم نیست نصیب بشود یا نه.

چطور آن موقع کسی جرات نمی‌کرد در مورد سدسازی حرف بزند. خیلی راحت متهم می‌شد که مانع سازندگی است و نمی‌خواهد مردم آب داشته باشند. عین همان وضعیت، همین الان هم وجود دارد. بنابراین ریشه آب نیست. ریشه همین مسئله هست که الان دارم می‌گویم. این که ما حتی نمی‌توانیم به خاطر برچسب زدن، در مورد مسائل عاجل خود و مسائل آینده خود بنشینیم و باهم بحث و گفت‌وگو کنیم. بنابراین بیشتر راه‌حل آب چیزهایی است که گفته می‌شود مثل تغییر نوع کشت، تغییر قیمت که بسیار بسیار مهم است. باز چرخانی و صرفه جویی؛ شیوه‌هایی که دنیا الان تجربه می‌کند، دستشویی که شما دست‌تان را می‌شوید، آب آن می‌رود در کاسه توالت و از آنجا به شکل دیگری استفاده می‌شود، مثل ایران نیست که آب کاسه توالت ما هم عملاً آب خوردن است. طرح تغییر و طرح آب مصرف آب شرب و آب بهداشتی که بحث‌های تخصصی است و باید به آن پرداخته شود. اما به نظر من مسئله اصلی ما بتوانیم کمک کنیم که این بحث و این اندیشه و این بینش جامعه‌شناسی و این معضل اساسی ساختار سیاسی تو ایران را توضیح بدهیم.

• محمد درویش:

چند وقت پیش یک دانشمند جامعه‌شناس اتریشی، به یکی از کشورهای آفریقایی رفته بود تا در مورد آن جامعه با دقت بیشتری پژوهش کند. در آنجا بین بچه‌ها، آزمایشی مطرح کرد. به بچه‌ها گفت که اگر از نقطه A به نقطه B بدوید، هر کسی زودتر آنجا برسد، مقدار زیادی، میوه و اغذیه خوشمزه گذاشتیم که برنده می‌تواند این اغذیه‌ها را بردارد و بخورد. بچه‌های آفریقایی که به شدت با فقر روبه رو بودند، عکس‌العملی نشان دادند که این دانشمند اتریشی را به شدت به شگفتی واداشت و اشک از چشمانش سرازیر شد. بچه‌ها به جای اینکه با هم مسابقه بدهند دست در دست هم کردند و با هم از نقطه A به نقطه B حرکت کردند. وقتی که دانشمند از آنها پرسید که چرا این کار را کردید. بعضی از شما، قدرت بدنی خیلی خوبی دارید و می‌توانستید زودتر برسید و غذای بیشتری سهم‌تان بشود، اما این کار را نکردید؟ پاسخی که آن بچه‌ها دادند آن نکته مهم بود که به نظر من امروز در جامعه ما وجود دارد و دوستان به زبان‌های مختلف بیان کردند. بچه‌ها گفتند که ما اینجا یک اصلی داریم با عنوان "من هستم چون ما هستیم".

ما متأسفانه به دلایل مختلف تاریخی، اجتماعی و جامعه‌شناختی فراموش کردیم که موجودیت ما کاملاً با موجودیت این سرزمین پیوند می‌خورد و باید بکوشیم که منافع شخصی، قبیله‌ای، قومی و استانی و بخشی خودمان را در پای منافع ملی ذبح کنیم. این کار را انجام ندادیم. جاهایی که این کار را انجام دادیم، اتفاقاً موفق بودیم. من می‌خواهم چند مثال برای شما بزنم. در منطقه میان دشت در خراسان شمالی، چند تپه ماسه‌ای داشتیم که این تپه‌ها به هیچ عنوان تثبیت نمی‌شد. سازمان جنگل‌ها و مراتع، مالچ‌پاشی و تثبیت بیولوژیک کرد، ولی مدام دام به آنجا می‌آمد و چرا می‌کرد و نابود می‌کرد و لذا این تپه‌ها مدام در حال افزایش بود و شاخص ریزگردها را در منطقه افزایش می‌داد. چند مورد از همین نهادهای مدنی و همین مردم محلی رفتند و با دامدارها صحبت کردند که اگر شما اجازه بدهید که بعد از ۲۵ اسفند به بعد، دام‌هایتان وارد عرصه نشود تا علوفه‌های یک ساله به گل بنشینند و بذر بدهند، آن وقت می‌توانید کیفیت بهتری از زندگی را تجربه کنید. به دلیل اینکه در آن وقت، علوفه‌ها مجال پیدا می‌کنند که بذرشان روی زمین بنشیند و سال بعد پوشش گیاهی بیشتری را به وجود بیاورد. بعد از ۵ سال اتفاق باور نکردنی افتاد و وقتی من یکی از ماموران ارشد سازمان جنگل‌ها را به آنجا بردم، اصلاً باور نمی‌کرد که چنین اتفاقی ممکن است رخ دهد. تپه‌ها کاملاً تثبیت شده بود. ما به اهالی سرخ چشمه یکی از روستاهای منطقه میان دشت، کمک کردیم تا از آنها، به عنوان یوزبان در طرح تکثیر یوزپلنگ آسیایی

استفاده کنیم. مردم محلی باور کرده بودند که حفظ محیط‌زیست می‌تواند به نفع خودشان هم تمام بشود و آنها خودشان، مثل یک محیط‌بان عمل کردند.

عین این ماجرا در منطقه کانیرازان در تالاب‌های اقماری نقره اتفاق افتاد. جایی که در شمال غرب کشور، بزرگترین بحران خشکسالی و بیابان‌زایی را داریم، مردم محلی آنجا به کمک نهادهای مدنی آمدند و بخشی از حقایق خودشان را در اختیار تالاب قرار دادند. تالابی که مدام در حال خشک شدن بود، به این خاطر که مردم می‌خواستند اراضی کشاورزی و باغی را توسعه بدهند. اما یک گروه از جنس خودشان که بین شان اعتماد وجود داشت، (همان اعتمادی که الان بین حاکمیت و مردم از بین رفته است)، به آنها گفتند که اگر شما بخشی از آب را در اختیار تالاب قرار دهید، این تالاب احیاء خواهد شد و وقتی که این تالاب احیاء شد پرندگان به تالاب بر می‌گردند. در اینجا رفتند با شکارچی‌ها صحبت کردند و به آنها گفتند به جای اینکه به سمت پرنده‌ها شلیک کنید، دوربین کار بگذارید و پرنده‌نگری راه بیاندازید. در این حین، گردشگرها وارد منطقه شدند و از دیدن این مناطق زیبا بسیار لذت بردند. خواستند که یک شب در آن منطقه بمانند. جایی که در آنجا باید می‌ماندند، یکی از اتاق‌های همان اهالی کانیرازان بود. آنها، اتاق‌های خود را به اقامتگاه‌های سنتی تبدیل کردند، به آنها غذای سنتی، ماست و پنیر دادند و در نتیجه حرفه‌های روستایی‌شان راه افتاد. کار به جایی رسیده است که امروز مردم کانیرازان، می‌گویند تالاب، خون رگ‌های ماست. تالاب کانیرازان به عنوان آخرین تالاب به کنواسیون جهانی رامسر پیوست.

دقیقاً در آن شرایطی که ما مدام می‌گوییم که دریاچه ارومیه، به خاطر تغییر اقلیم و به خاطر خشکسالی خشک شده است. ولی آنجا که مردم، با موازین محیط‌زیستی همراه شدند، اتفاقاً توانستیم یک تالاب را احیاء کنیم. ما عین این تجربه را در تالاب گندمان در چهار و محال بختیاری و در کمجان در فارس تکرار کردیم. اخیراً به منطقه میناب رفته بودم. منطقه‌ای که هم اینک در سواحل خلیج فارس آتش گرفته و در حال سوختن است.

این بحثی که من ارائه می‌کنم، کاملاً به بحث جناب عبدی پیوند می‌خورد. چرا خلیج فارس دارد می‌سوزد؟ به خاطر اینکه تفاوت قیمت بین این سو و آن سوی خلیج فارس به شدت معنی‌دار شده و گروهی از مردم محلی، گازوئیل را داخل لنج می‌گذارند و برای قاچاق و فروش استفاده می‌کنند. وقتی با گارد ساحلی ایران رو به رو می‌شوند، گازوئیل‌ها را درون جنگل‌های حرا در منطقه بندر خمیر و میناب خالی می‌کنند. جایی که استتار داشته باشد و این گازوئیل‌ها، به شدت توان اکولوژیک منطقه یعنی ارزشمندترین رویشگاه منطقه را نابود می‌کنند. جایی که محل تخم‌ریزی پرنده‌هاست و وقتی که

من ۲-۳ هفته پیش آنجا رفته بودم، در این درگیری ۷ نفر از جوان‌هایشان هم کشته شده بودند. پرسیدم که چرا اینکار را انجام می‌دهید؟ گفتند آقای مهندس ما چه کار کنیم؟! ما بالاخره باید نان بخوریم. ما با همین نهادهای مدنی رفتیم و با آنها صحبت کردیم. گفتیم که در منطقه تالاب شور و شیرین، یک نوع ماهی وجود دارد که کرم ماهی نامیده می‌شود و از روده این ماهی، نخ بخیه تولید می‌کنند که در محل، هر کیلو یک میلیون تومان فروش می‌رود. شما اگر این گازوئیل را داخل خلیج فارس نریزید و اگر در بالادست‌ها چاه غیرمجاز نزنید و اجازه دهید که آب شیرین وارد منطقه شود، از پرورش همین ماهی‌ها می‌توانید درآمد پایدارتری به دست بیاورید، امنیت‌تان محفوظ بماند و جوان‌های خود را از دست ندهید. این آن اتفاقی است که می‌تواند همچنان در همین شرایط نامساعد در این کشور بیفتد. من ایمان دارم که هر جا که کار را به مردم سپردیم و به مردم اعتماد کردیم، بیشترین دستاورد را داشتیم. وقتی که ما مردم را - در هر حوزه‌ای - نامحرم می‌دانیم. وقتی که صحبت کردن از مسائل زیست‌محیطی در بحران زاینده‌رود، بحران ارومیه، بحران بختگان، بحران امنیتی می‌شود و با نگاه امنیتی این فعالان را می‌کوبند، نتیجه آن همین می‌شود که هست.

• هادی خانیکی:

حرف من این بود که مسئله‌ای که امروز با آن مواجه هستیم یک نوع به اصطلاح ضعف در مبانی نظری و مفهوم گفتگو و مهارت‌های آن است. برای اینکه این گفتگو را بتوانیم سامان بدهیم، به جای اینکه برای آب از سطح سیاست‌های کلان شروع کنیم، باید از سیاست‌های خرد و در حوزه نهادهای مدنی و جامعه مدنی شروع کنیم. به عبارت دیگر مسئله را بیشتر به زندگی روزمره پیوند بزنیم. چون معمولاً مباحث علمی در ایران با یک برداشت شاعرانه ختم می‌شود باید بگوییم که شاید جواب این مسئله از نظر من این باشد که: خسته‌ای می‌پرسد رستگاریمان کو؟ به عبث قله کوهی را در پيله مه، می‌نمایانیمش و کسی نیست که بگوید باری رستگاری قدمی است که ز جا برکندت ...

حال در این فرصت تقریباً یک ساعت که باقی مانده از نظرات دوستان، چه به صورت پرسش و چه به صورت ایده و نظر استفاده کنیم.

• علی رضاقلی:

قبل از اینکه بحث را شروع کنیم من آمادگی این را دارم که جناب عبدی هر جا که بفرمایند این بحث اختلاف نظرمون رو با هم ادامه بدیم.

۸. پرسش و پاسخ

• از حضار

به زعم من موضوعی که امروز برای صحبت انتخاب شده، که البته موضوع مهمی هم هست، ولی شبیه نوشدارویی پس از مرگ سهراب است. فکر کنم حالا شاید در کشور ما یک ذره سخت باشد که نخبگان به قدرت برسند، اما سوال این است که نخبگان ما تا حالا با کسانی که صاحب قدرت هستند، چقدر فضای دیالیتیک درست کردند؟ یعنی فکر می‌کنم که شما اگر بیاید از سطح پایین شروع کنید یک مقدار کار را سخت می‌کند، فکر می‌کنم اول لازم است کسانی که در سطح قدرت هستند توجه بشوند که وضع موجود چطور است و حالا این هم به نظرم، وظیفه نخبگان است.

• علی رضاقلی:

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

نخبه‌های هیچ کشوری سر کار نمی‌روند، ولی این نخبه‌ها در یک بستر اجتماعی تربیت می‌شوند تا وقتی برای تصمیم‌گیری رفتند، حساسیت‌های مهم کشور را بشناسند و آنجا متناسب با آموزش‌هایی که دیده‌اند، تصمیم بگیرند. مثلاً وقتی که تعلیم و تربیت دانشکده‌های تمام دانشگاه‌های اقتصاد ایران، برآمده از اقتصاد نئوکلاسیک است که تماماً بر روی سرمایه و شاخص‌های قیمت و آزاد کردن قیمت و ... متمرکز است. طبیعی است که این نخبه‌هایی که کنار دست آنها شکل می‌گیرند و یا در مطبوعات مسائل را منعکس می‌کنند، دم از لیبرالیسم بزنند و بگویند قیمت‌ها رو آزاد کنید تا مسائل حل بشود. این کاری است که به شدت در زمان رئیس‌جمهورهای اصولگرا کردند. این‌ها هم تصمیماتی که می‌گرفتند فکر می‌کردند که درست می‌شود و آگاهانه این کار را می‌کردند. آن نخبه‌هایی هم که رفتند و با ایشان همراهی کردند که این یارانه‌ها را تنظیم کردند و به خورد مردم دادند چه کسانی بودند؟

با فرض اینکه هیچ کسی هم نبود که سوءاستفاده کند و از این طرح هم نمی‌خواستند سوءاستفاده کنند، وقتی مباحث علمی در دانشگاه‌های ایران معطوف به مسائل ایران نیستند شما می‌خواهید چه کسی یاد بدهد؟! از میان همین‌ها مدیر می‌شود. الان وزیر کار کیست؟ معاونانش چه کسانی هستند؟ اینها همه‌شان دانشگاهی هستند. اینها کمتر به مسائل ایران معطوف هستند. یک سمیناری که برگزار می‌شود در آن سمینار، ۸-۱۰ استاد سخنرانی می‌کنند. اگر این سخنرانی‌ها به زبان انگلیسی ترجمه شود و در بولیوی ارائه شود، هیچ کسی متوجه نمی‌شود که اینها راجع به کجا صحبت می‌کنند. انگار نه انگار که اینها در صدد حل و فصل مسائل ایران هستند. ایراد یکی دو تا نیست.

آن موقع که گفتم همه سیستم خراب است، اینطور نبود که من سالم هستم و بقیه خراب هستند یا آنها بهترند و یا مدیرها شاید از ما بهترند. بعضی مدیرها خوب هستند. همیشه هم بودند و بعد از این هم خواهند بود.

واقع مطلب این است که اینها آموزش عمومی ندارند. الان وضع آب اینطور شده است. محیط‌زیستی‌ها تلاش خود را انجام می‌دهند و اینجا الان نماینده محیط‌زیستی نشسته است و به زیبایی مسائل را منعکس می‌کند که چه مشکلاتی دارد. ولی آیا مگر کار محیط‌زیستی‌هاست؟! چرا همه اقتصادی‌ها وارد میدان نمی‌شوند؟ چرا جامعه‌شناسان وارد عرصه نمی‌شوند؟ چرا علوم سیاسی‌ها نمی‌آیند؟ چرا فیزیکی‌ها ورود نمی‌یابند؟

چرا هر کس، به اندازه توان خود حمله نمی‌کند و در سطح مطبوعات طرح نمی‌کند که این مشکل وجود دارد. آب در ایران، با همه چیز فرق می‌کند. آب یک تمدنی را ساخته است و یک نهادها و سازمانهایی را پرورش داده و تا بدینجا آورده است. اینجا که ما به صنعت برخوردیم، آن مهارت‌ها برای اداره کردن این وضعیت متناسب نیست. به عنوان مثال باید ذکر کنم که به چه دلیل میرزا ابوالقاسم را کشتند؟ چرا میرزا تقی‌خان را کشتند؟ برای چه ناصرالدین شاه را کشتند؟ چرا محمدعلی شاه را به روس فراری دادند؟ به چه دلیل احمدشاه را به انگلیس فرستادند؟ چرا رضاشاه، رجال تراز اول را کشت؟ پسرش چرا آن طور سخت گرفت؟ بعد از انقلاب، چرا با رئیس‌جمهورها قبلی بد برخورد کردند؟ شما طول تاریخ رو نگاه کنید. اصولاً یک متر بگذارید که چرا این اتفاق می‌افتد؟ مگر می‌شود به صورت مجرد این اتفاق بیفتد؟ جامعه باید یک ظرفیتی داشته باشد که اینها را پرورش دهد. جامعه‌شناسانی مثل مارسل موس بحثی دارند تحت عنوان پدیده‌های تام (*Total Phenomenon*). وقتی پدیده تام شد یعنی شما نمی‌توانید یک پدیده را به صورت منفرد در جامعه بررسی کنید. شما نمی‌توانید بگویید که چرا بچه‌ها الان درس نمی‌خوانند؟ این بچه‌ها به محیط بیرون، به رادیو، تلویزیون، سیاست کشور، اقتصاد کشور، آینده کشورشان و به هزار تا مسئله دیگر ارتباط دارد. اگر این شاخص‌ها را بیابید و اندازه‌گیری کنید می‌گویند که ما این میزان درصد موثریم که بچه‌ها درس نمی‌خوانند.

سیاست هم همین حالت را دارد. نمی‌شود بقیه بی طرف باشند. این همه شاه و نخست وزیر را یکی یکی بکشند و ترور کنند و بزنند و فرار کنند. یک مورد از آنها را در انگلیس و هلند و ... نمی‌بینید که اتفاق بیافتد. هم آن جواب دارد و هم این. پس اینجا یک بافت دیگری دارد. این بافت هم در تاریخ شکل گرفته است. هر تاریخ یک جغرافیا دارد. آن جغرافیا چیست که در تاریخ‌اش، اینها شکل گرفته است؟! شما اگر می‌خواهید تفاوت جغرافیا را در شکل دادن تاریخ ببینید، خیلی ساده این اسکیموها را مقایسه

کنید با آدم‌های فلات ایران، اسکیموها را مقایسه کنید با زاگرسی‌ها، قشقایی‌ها را مقایسه کنید با بویراحمدی‌ها. چرا اینها اینقدر با هم تفاوت داشتند. بویراحمدی‌ها تنها گروهی بودند که تا سال ۱۳۴۳ در مقابل وحدت ملی ایستادگی کردند. چرا؟ به خاطر اینکه تاریخ در جغرافیا مورد نظر شکل می‌گیرد. چرا شما در زاگرس اصلا تمدن ندارید؟ چرا در فلات یک تمدن متوسط دارید؟ ریشه‌های اینها باید شناخته شود.

کسی که از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شود و بیرون می‌رود باید حداقل‌های ایران را بشناسد تا بعد وقتی می‌خواهد تصمیم بگیرد و حرف بزند بداند که این مملکت گرفتاری‌اش چیست. نه اینکه بگوید من استاد فیزیکم، استاد پزشکی‌ام، استاد فلانم و ... ولی از او می‌پرسم کجا زندگی می‌کنی نمی‌داند. خیال می‌کند که در کالیفرنیا زندگی می‌کند. اینجا یزد دارد، میبد دارد، نائین دارد، کرمان دارد. استان کرمان متوسط بارندگی‌اش ۱۲۰ میلیمتر است. مردم کرمان، وقتی یک چکه باران روی زمین می‌افتد، در ۱۸۰ متر زیرزمین، دوباره پیداش می‌کنند و از طریق قنات بیرون می‌کشند. این چه کار دارد به می‌سی‌سی‌پی، چه کار دارد به دانوب، چه کار دارد به نیآگارا. آیا شما می‌دانید که قنات هم کشتی دارد و برای قنات هم قایق درست می‌کنند. در دانوب هم قایق درست می‌کنند. در قنات قایقی با عرض کوچک درست می‌کنند تا سطح خاک را داخل آن بگذارند و بکشند بیارند جایی که می‌خواهند به بالا بفرستند. این قدر استعداد بیشتر نداشته است. اینها برای خود، نهاد ساخته‌اند، اینها بر روی خود، سازمان ساخته‌اند. نهادسازی که بعد به سازه‌های ذهنی تبدیل می‌شوند و بعد تصمیم‌گیری‌های شما را کدبندی می‌کنند. اینها همین طور به این سادگی نیست. ... همه‌اش قانون‌مندی دارد ...

• از حضار:

فکر نمی‌کنید بعد از این همه سال نخبه‌کشی وقت این است که خود نخبگان یگ گفتمانی علیه این نخبه‌کشی راه بیاندازند؟

• آقای میرابراهیم از پژوهشکده علوم محیطی دانشگاه شهید بهشتی:

مسئله‌ای که وجود دارد این است که حالا کشور ما یک بیماری وخیم و حاد دارد که دارد کشور را از بین می‌برد. چه راهکاری برای کوتاه مدت برای خروج از این بحران وجود دارد؟ ما باید چی کار کنیم که این بیمار وخیم‌احوال از بین نرود؟ دولت فعلی هم مطابق دولت‌های قبلی از خودکفایی گندم، خودکفایی دانه‌های روغنی، خودکفایی ذرت حرف می‌زند. این در صورتی است که خودکفایی با وضعیت آب ایران اصلا امکان‌پذیر نیست. این نشست‌ها باید به دنبال خروجی و راهکار عملیاتی باشند.

• عباس عبدی:

سوال: در میزگرد اول یک موضوعی تحت عنوان فرصت استیصال مطرح شد، آیا از فرصت استیصال نمی‌توان برای بهبود روابط دولت-ملت استفاده کرد؟

حالا من کلمه فرصت استیصال را دقیق نمی‌دانم ولی می‌توانم بفهمم منظور چه بوده است. من کلاً خوش‌بین هستم. اصلاً این بدبینی‌ها را ندارم. دلیل خوشبینی‌ام هم این است که خوشبختانه وضع درآمد نفتی خراب شده است. یعنی مجبوریم از منابع دیگر خود از جمله فکر، کار و سایر منابع خود استفاده کنیم. این خوشبینی معنایش این نیست که حتماً و لزوماً رخ می‌دهد و معنای آن این هم نیست که با یک چنین جلسه‌ای، حتماً قرار است مسئله مملکت حل بشود. قضیه اصلاً اینطوری نیست. در واقع اینها گام‌هایی است که برداشته می‌شود. بر فرض، از این جا اگر شما بخواهید تا سرتوبان آل احمد بروید حدود هزار گام باید بردارید. با یک گام که نمی‌رسید، باید هزار تا از این گام‌ها برداشته شود و من نسبت به این فرصت استیصال، کلاً خوش‌بین هستم. علت این تغییراتی که شما می‌بینید این نیست که آقای احمدی‌نژاد رفته و آقای روحانی آمده است. به نظر من اتفاقاتی افتاد که احمدی‌نژادها را نمی‌طلبید، احمدی‌نژاد هم می‌ماند چاره‌ای نداشت که تغییر سیاست بدهد. وقتی که پول نفت تمام شد، باید از منابع دیگر خود استفاده کنید. از فسفر مغزت باید استفاده کنی، از تلاش‌ات باید استفاده کنی، مدیریت را باید بهبود ببخشی و نظایر این. اینکه می‌گویم مدیریت ما هم متفاوت نیست، معنایش این نیست که مدیران ما از بقیه بهترند. ساختار را که مناسب کنی، همه چیز درست می‌شود. اصلاً ساختار خوب، مدیر بد را پس می‌زند و مدیر خوب را جذب می‌کند. ساختاری که نامناسب باشد بهترین مدیران را به لجن می‌کشانند. به خاطر اینکه غلبه ساختار فوق‌العاده سنگین‌تر از توانایی‌های فرد در مقابله با آن است. بنابراین من شخصاً با این اتفاق‌هایی که چند سال پیش افتاد خوش‌بین هستم و امید این را هم دارم که وضعیت نفت در آینده به گذشته برنخواهد گشت. ایران توانایی این را ندارد که درآمدهای نفتی‌اش را بالا ببرد. با بهبود شرایط اقتصادی ما، سهم تاثیرگذاری درآمدهای نفتی هم کم خواهد شد و از این نظر مجبور است که به منابع نیروی انسانی و سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی خود تکیه کند. لذا من کلاً نگاه مثبتی دارم.

• خانم سمیه صمیمی:

یک زمانی میرزا آقاخان نوری یک مقنی را جایی گذاشته بود که چاه بکند. مقنی می‌گفت که اینجا آب ندارد گفت تو کارت را انجام بده، اگه برای من آب ندارد برای تو نان دارد. بحث بحران آب و محیط‌زیست که الان در کشور ما اتفاق افتاده و مد شده و یک نوع تفریح شده، در حقیقت برای

بعضی‌ها منبع درآمد شده است. ما در کشورمان متأسفانه یا خوشبختانه مرثیه‌سرا زیاد داریم. وقتی وضعیت محیط‌زیست ما خراب می‌شود و منابع آبی کم می‌شود و فریاد واویلا و واحسرتا بالا می‌رود. کدام یک از سمن‌ها، نهادهای مدنی و نهادهای دیگر توانستند به جز بحث اطلاع‌رسانی و در حقیقت شکایت، کار دیگری انجام دهند؟ سیستم وقتی سیستم دموکراتیک نیست چیزی بالاتر از این به دست نمی‌آید. اتفاق دیگری که روی می‌دهد این است که در حقیقت، در این بحث‌های اقتصادی و مدیریتی، یک چیزی را خیلی خوب به ما یاد می‌دهند. می‌گویند از تهدیدها به عنوان فرصت استفاده کنیم، یعنی بیاییم از یک اتفاقی که می‌افتد به نفع خودمون استفاده کنیم. مثلاً دریاچه ارومیه یک اتفاق منفی، یک تهدید است. وقتی که به مرحله انتخابات می‌رسیم، نجات دریاچه ارومیه تبدیل به یک فرصت می‌شود برای اینکه منطقه آذربایجان در حقیقت به یک کاندیدای خاص رای بدهد. بعد چون برای ارومیه کمیته و دبیرخانه ملی حفاظت از تالابها وجود دارد، موقع برنامه‌ریزی و موقع تخصیص بودجه می‌شود، دبیرخانه کلاً منحل می‌شود و یک ستاد جدید احداث می‌شود. به خاطر اینکه منابع باید طوری توزیع بشود که یک سری افراد خاص، از آن منتفع بشوند. باز هم از تهدید به عنوان یک فرصت استفاده می‌شود.

مسئله دیگری که می‌خواستیم بهش اشاره کنم بحث خطرناکی هست که امسال متأسفانه خیلی روی آن مانور داده می‌شود. آب از چه موقعی کالا شده که ما برای آن، قیمت تعیین می‌کنیم و این اتفاق برای سایر ناکالاهایی که در این کشور بودند و تبدیل به کالا شدند، روی داده و این وضعیتی است که ما داریم. ناکالایی به نام بهداشت تبدیل به کالا شده است. شما برای اینکه به خدمات بهداشتی دسترسی داشته باشید باید پول داشته باشید. اگر نداشته باشید می‌میرید. مسئله‌ای از این حیاتی‌تر ممکن نیست وجود داشته باشد. شما در صورتی که توانا نباشید و در حقیقت آن مبلغ و آن هزینه را برای گرفتن خدمات بهداشتی نپردازید می‌میرید. این اتفاق برای آموزش به تدریج می‌افتد. شما اگر نتوانید در حقیقت هزینه‌های آموزشی خود را پرداخت کنید، نمی‌توانید دانشگاه بروید. نمی‌توانید در مدارس خوب تحصیل کنید. حالا این مسئله را دارید بر روی آب اجرا می‌کنید. دارید این بلا را بر سر آب می‌آورید. بحث قیمت تمام شده یا هزینه آب چطور می‌تواند مشکل ما را حل کند؟ آب را تبدیل به کالا کنیم چه اتفاقی می‌افتد؟ کسی می‌تواند از آب استفاده کند که توانایی پرداخت هزینه‌اش را داشته باشد.

این مسئله را جلسه قبل هم گفتم که در زاینده‌رود دارد اتفاق می‌افتد. مدیریت جامع منابع آب زاینده‌رود دارد به جایی می‌رسد که کارش فقط جمع‌آوری حقاچه شده است. مأمورهای وزارت نیرو، داروغه شده‌اند، یعنی می‌آیند پول می‌گیرند و اجازه می‌دهند که شما از آب استفاده کنید. این چه کمکی به مملکت می‌تواند بکند؟ قیمت آب را می‌خواهید بالا ببرید، درست است که قیمت تمام شده

آب در ایران شاید کم باشد و می‌خواهید قیمت آب را بالا ببرید و آب را به قیمت بالاتری در اختیار کشاورز قرار بدهید، ولی آیا به تبعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بعدی آن فکر کرده‌اید؟ به گرانی و تورم حاصل از آن فکر کرده‌اید؟ می‌خواهید بازار را آزاد کنید و هر کس هر چیزی را می‌خواهد باید بهایی برایش پردازد تا به دست بیاورد. آقای عبدی شما پشتیبان انقلابی بودید که شعارش این بود که ما باید آب و برق مجانی را به سفره‌های مردم بیاوریم در این سی سال چه گذشته که شما الان از قیمت تمام شده آب صحبت می‌کنید و می‌گویید که باید بازار آب داشته باشیم.

• عباس عبدی:

بنده نه آب فروشم و نه آب دارم. من مصرف‌کننده آب هستم. این مربوط به تغییری است که طی سی سال در عقلانیت رخ داده است و آن چیزی است که هنوز در آن ماندید. همین نگاه است که مملکت را به اینجا می‌رساند و تا افزایش قیمت آب به میان می‌آید، شما فوری چهار تا مثال دیگری می‌زنید. اصلاً کسی نمی‌گوید که مثلاً یک چیزی را گران کنید تا ... وقتی که بازار را پذیرفتید، بازار یک کل تجزیه‌ناپذیر است. همین نگاه نخبگان است که مملکت را به این بدبختی کشانده و دولت را دنبال خودش می‌کشد. شما وقتی آبی را می‌بینید که اینگونه در مملکت توزیع می‌شود، نتیجه‌اش این می‌شود. خیلی ساده آب خوردن را داخل سیفون توالت می‌ریزم و ... شما به کشورهای دیگر بروید و ببینید چطور آب را توزیع می‌کنند و استفاده می‌کنند. این به این معنا نیست که شما آب را به یک کالایی تبدیل می‌کنید که به دست فقیر نرسد. این روش دیگری دارد. بنده در مورد آموزش و بهداشت و همه اینها می‌نویسم. در یادداشت اخیرم درباره آموزش هم نوشتم که آموزش کالای سرمایه‌ای است. آب هم کالای سرمایه‌ای است. اما همه آب این نیست، یک حد از آب کالایی هست که شما به آن نیاز دارید، ما اصلاً با آن حد مشکلی نداریم، اینکه آب را به مردم مجانی دهند، برق را مجانی دهند. فکر می‌کنید دولت از کجا می‌آورد. از جیب شما بر می‌دارد، از جیب آن آدم فقیر بر می‌دارد و آنجا می‌ریزد.

اگر دولت ناکارآمد است و نمی‌تواند منابع خود را درست استفاده کند، شما بر سر بازار نزنید. سر بازار که می‌زنید، در واقع سر خودمان می‌زنیم. این هوای آلوده را که داریم استنشاق می‌کنیم فکر می‌کنید تقصیر چه کسی است؟ تقصیر همین است. وقتی که شما نمی‌توانید یک ماشین مناسبی داشته باشید. مثلاً پیکان در ۱۰۰ کیلومتر در این شهر، ۱۸ لیتر بنزین مصرف می‌کند، بعد بروید ترکیه و ببینید اصلاً امکان‌پذیر است که یک ماشینی پیدا کنید که با ۱۲ لیتر در صد کیلومتر در خیابانها راه برود. چون صرف نمی‌کند و شما را به سرطان و به هزار بدبختی دیگر دچار می‌کند. وقتی که ما حرف می‌زنیم این

را با آنچه که در گذشته گفته‌اند، خلط نکنید. ما از نظام بازار وقتی دفاع می‌کنیم یک کل تجزیه‌ناپذیر است. سایر حوزه‌ها را نیز از جمله سیاست و غیره را شامل می‌شود. شما زیر قاعده‌ای ننزید که خودتان در آن قاعده نایب شوید. بنابراین آن تغییری که فرمودید تفاوتی است که قرار نیست عین ۳۵ سال پیش فکر کنیم و حرف بزنیم.

• محمد درویش:

یک اتفاقی که افتاده و ما مدام در اینجا تکرار می‌کنیم این است که ما آرمان توسعه را در این کشور اشتباه انتخاب کردیم. ما در کشوری در عرض ۳۵ درجه شمالی زندگی می‌کنیم. جایی که به آن، کمر بند خشک جهان می‌گویند. میانگین ریزش‌های آسمانی آن، یک سوم میانگین جهانی است و تبخیر آن، حدود ۵۰ درصد بیشتر از میانگین جهانی است. در یک چنین کشوری، چیدمان توسعه باید کشور را به سمتی برود که کمترین میزان وابستگی معیشتی به سرزمین وجود داشته باشد. در صورتی که آرمان ما در توسعه، خودکفایی در کشاورزی است. این یکی از بزرگترین خطاهای استراتژیک است که سبب شده این اتفاق بیفتد. حالا چرا ما این آرمان را انتخاب کردیم؟ به خاطر اینکه اتفاقاً ملزوماتی که برای تحقق این آرمان در نظر گرفتیم یعنی آب و خاک را مجانی اعلام کردیم. در صورتی که به هیچ عنوان مجانی نیست.

مطالعه‌ای اخیراً در منطقه رفسنجان انجام شده است. با توجه به اینکه ما آنجا پسته کاری داریم و پسته را می‌شود صادر کرد، یکی از مقرون به صرفه‌ترین اشکال کشاورزی است. طبق برآوردها، در طول سه دهه گذشته چیزی در حدود ۶۵ میلیارد تومان پسته کاران منطقه درآمد داشته‌اند. وقتی آب مصرفی برای این تولید ۶۵ میلیارد تومانی را ارزش گذاری کردند، دیدند رقم آبی که برای تولید این ۶۵ میلیارد تومان مصرف شده، بالغ بر ۱۸۰ میلیارد تومان شده است. ببینید ماجرا چیست.

ماجرای این است که در واقع ما آدرس غلط دادیم. اتفاقاً مزیت‌های نسبی این کشور رفتن به سمت کسب و کارهای سبز، استحصال انرژی‌های نو، استفاده از اکوتوریسم و بوم‌گردی مسئولانه است. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در شمار ۵ اقلیم جذاب دنیا قرار دارد. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در شمار ۱۰ کشوری است که جذابترین کهن زادبوم‌های فرهنگی و تاریخی را دارد. اما از اینها ما پول نمی‌سازیم. اصفهانی که پادشاه اسپانیا اعلام کرد که اگر فقط کهن زادبوم‌های اصفهان در اسپانیا بود بی‌شک اسپانیا به ثروتمندترین کشور اروپا تبدیل می‌شد را ما به قطب صنعتی تبدیل کردیم که شاخص آلودگی‌اش به بالای ۳۰۰ رفت. این گونه است که بحران ایجاد شده و پل سی و سه پل و خواجه ترک خورده و الان بزرگترین بحران را ما در مرکز کشور داریم. اتفاقاً ما باید به سمت واقعی کردن قیمت

منابع و اندوخته‌های طبیعی خودمان برویم تا آن وقت با صرفه باشد که به سمت استحصال انرژی‌های نو برویم.

الان وقتی صحبت از استحصال انرژی‌های نو می‌کنیم، می‌گویند که صرفه ندارد. به چه دلیل صرفه ندارد؟ برای اینکه سوبسید می‌دهیم، چگونه است که نیروگاه برقابی صرف دارد، اما استفاده از سلول‌های فتوولتائیک صرفه ندارد! سازمان ملل گزارشی در سال ۲۰۰۶ منتشر کرد و گفت اگر عرصه‌ای به طول و عرض ۸۰۰ کیلومتر، به سلول‌های فتوولتائیک مجهز شود می‌تواند نیازهای انرژی یکسال همه مردم ساکن در همه قاره‌های جهان را تولید کند. این عرصه یک سوم مساحت ایران است، یعنی ایران می‌توانست با رفتن به سمت استحصال انرژی‌های نو، هم خودش را ثروتمند کند و هم اینکه خود را از همه تهدیدهای امنیتی بی‌نیاز کند. فکر کنید یک نیروگاه خورشیدی را اصلاً بیابند و بمباران کنند، چه اتفاقی می‌افتد. اصلاً چه کسی می‌تواند خورشید را تحریم کند. شما ببینید فقط در تکنولوژی پیشرفته‌ای مثل ژاپن در فوکوشیما چه اتفاقی افتاد. چرا ما باید به سمتی برویم که باید این همه هم بابتش هزینه بپردازیم. اینها مشکلاتی است که باید در سطح نخبگان مطرح شود و اگر مطرح نشود مدام این حرکت پس‌رفت ادامه خواهد داشت.

• رضا میرزایی:

با سلام، من می‌خواستم این را خدمت جمع بگویم که ما در دو جلسه قبل قرار شد که از مجموع نشست‌ها و گفتگوها، یک سندی را ارائه دهیم که به هر حال دست اهالی مجلس و حکومت برسد و یا نظر دانشگاهی‌ها رو جلب و متمرکز کند و حاصل کار به دست کسانی برسد که کارهای اجتماعی و کارهای سیاست کشور را در زمینه محیط‌زیست انجام می‌دهند. به هر حال این سند باید در بیاید. نکته‌ای که شما (خطاب من آقای خانیکی است) در مورد سیاست‌گذاری و رشد و اعتلای فرهنگی انسانها صحبت می‌کنید من این پرسش را از جمع می‌پرسم که مگر ما انسان فردی را می‌توانیم رشد بدهیم؟ انسانها فقط در رابطه با تشکله‌ها هستند که رشد می‌کنند و عملکرد دارند. به نظر من آنچه که در تلویزیون نشان می‌دهند که یک نفر موز می‌خورد و بیرون می‌اندازد و اینها فکر می‌کنند که دارند اینگونه فرهنگ را رشد می‌دهند، توصیف‌گرانه است و تحلیل‌گرانه نیست. یک نوع بازی با مردم است و در واقع نمایش است.

صحبت من با جمع این است که ما اگر ما، یک تشکلات رشته‌ای داشتیم که حتماً آب هم یکی از آنها بود، دیگر رئیس جمهور نمی‌آمد یک چنین خطایی را در سطح کشور انجام دهد. من می‌خواهم بگویم که نبود تشکله‌ها عامل اصلی است. من پیشنهادم این است که در آن سند در مورد چگونگی به

دست آوردن آن تشکل صنفی در رابطه با آب حتماً این جمع باید به نتیجه برسد. بحث‌های پیرامونی دارد زیاد می‌شود. تسهیل‌گر این جلسه نباید اجازه دهد که ما آن دستاورد نهایی را فراموش کنیم.

• هادی خانیکی:

همانطور که آقای میرزایی گفتند سوگیری و جهت این نشست‌ها و میزگردها همان بوده که در نهایت در قالب یک همایش تبدیل به یک برنامه‌ای برای اقدام شود و دیگر توصیه‌های آن، چه در سطح خرد و چه در سطح کلان ارائه شود. به لحاظ نظری هم با نظر ایشان صد در صد موافقم که وقتی ما از ضرورت گفت‌وگو بر سر مسئله آب صحبت می‌کنیم شاید یک توافقی هم بین نظرات متفاوت وجود داشته باشد و ممکن است این گفت‌وگو به جای مسئله آب، بر سر مسئله انرژی، محیط‌زیست، انتخابات، دانشگاه یا نظایر آن باشد. اما به طور خاص این توصیه درستی است که شکل‌گیری اتحادیه‌ها و شروع آن، از پایین مدنظر بوده و همین طور هم باید دنبال شود.

• آقای مختاری:

سوال من از حضار درباره بحث تعارض با نهادهای مدنی است که با چه مکانیزمی دوستان را متقاعد کردید که ۵ سال می‌خواهند وقت صرف کنند و در این مدت ۵ سال درآمدشان چگونه بوده است. یک موضوع دیگر، درباره تصمیمی است که درباره دریاچه ارومیه گرفتند. اینکه قرار شده بود پولی را به عنوان یارانه به کارگروهایی اختصاص بدهند که به واسطه کار نکردن خود در زمین‌های کشاورزی جبران شود و آن حقه‌بای که از کشاورزان گرفتند و برای ورود به دریاچه نگه دارند (طرح نکاشت منظور است)، حالا به خاطر بحث کار و اشتغال و ... از آن صرف نظر کردند و گفتند که باید حداقل‌ها را برای کشاورزی نگه داشت. این دو تا بحث ضمانت پرداخت می‌تواند به نوعی برای سمن‌ها نیز اتفاق بیفتد؟ و اینکه قرار بود یک صندوق ملی محیط‌زیست ایجاد شود که هنوز هم ایجاد نشده است. برای این طرح‌های محیط‌زیستی به طور خاص، که بعضاً هم هزینه‌های خیلی کمی به خصوص در سال‌های اول دارند، آیا این امکان وجود دارد که از طریق سمن‌ها کار کنند. چون شما وقتی بخواهید سد بسازید یک سرمایه‌گذاری بالایی می‌خواهد که فقط بانک می‌تواند به آن سمت برود. حالا آیا برای سمن‌ها هم می‌شود از طریق آن صندوق، یک چنین مکانیزمی در نظر گرفت؟ البته با این نظر که دوست ما گفتند که آب را به صورت کالایی تعریف نکنید کاملاً مخالفم. ولی شما هر مدلی را می‌توانید به صورت کالای سرمایه‌ای مطرح کنید و اصلاً به این سمت می‌رود و دنیا رفته و ما هم باید بریم. حالا اینکه چطور این تقسیم شود و شما یک حداقل‌هایی را در نظر بگیرید یک بحث دیگری است.

• محمد درویش:

در مورد روستای سرخ چشمه که ۵ سال دامداران منطقه تلاش کردند و از ۲۵ اسفند ماه به بعد، دامشان را آنجا نبردند، اتفاقی که افتاد این بود که وقتی این کار را انجام دادند سال بعد انبوهی پوشش گیاهی به نحوی بود که غذای بیشتری برای دامشان تامین شد. این مکث را چرا کردند؟ چون عده‌ای که از جنس و پوست خودشان بود و به آنها اعتماد داشتند، این پیشنهاد را مطرح کردند. مردم محلی در قالب تشکل‌های مردم‌نهاد خراسان شمالی در نهایت دیدند که با تثبیت تپه‌های ماسه‌ای میزان گرد و غباری که وارد خانه‌ها می‌شد و حال‌شان را بد می‌کرد کمتر شد. اتفاقی که در منطقه افتاده و بسیار ویژه است. اگر شما به منطقه بروید و فاصله میان دشت و سرخ چشمه را ببینید، به فاصله ۲ کیلومتر آن سوتر به دلیل تخریب بی‌امان مراتع وضعیت همانگونه است، اما آنجا اهالی سرخ چشمه به این باور رسیده بودند که این اتفاق بیفتد.

در کانیرازان هم همینطور بوده است. مردم متوجه شدند که حفظ ملاحظات محیط‌زیستی به نفع جیب‌شان تمام می‌شود و محیط‌زیست با جیب‌شان در تضاد نیست و این اتفاق باعث یک هم‌افزایی گسترده‌تر شد. همین مسئله بود که در دوره جدید که معصومه ابتکار به سازمان محیط‌زیست برگشته، ما تمام تلاش خود را بکار گرفتیم تا نگاه امنیتی را از روی فعالیت تشکل‌های مردم‌نهاد کم کنیم و اجازه بدهیم سمن‌ها حضور داشته باشند. خود من به عنوان مدیر کل این دفتر مشارکت‌های مردمی در سازمان محیط‌زیست تمام تلاشم رو کرده‌ام تا به سمن‌ها هویت صنفی بدهم. ما می‌خواهیم به سمت شکل‌گیری اتحادیه ملی سمن‌های محیط‌زیستی کل کشور حرکت کنیم. برای اینکه این اتحادیه به صورت واقعی شکل بگیرد، داریم شبکه‌های سازمانهای مردم‌نهاد را از سطح شهرستان به سمت استان و در نهایت به سمت ملی شکل می‌دهیم. با توجه به یک سامانه‌ای که خودمان با کمک نمایندگان از سمن‌ها طراحی کردیم، انتخاباتی برقرار کردیم. تا حالا ۲۲ تا از استان‌ها دارای شبکه شدند. بقیه را هم برگزار می‌کنیم. از هر شبکه‌ای در نهایت، یک نماینده به عنوان شبکه ملی انتخاب خواهد شد تا این شبکه ملی شکل بگیرد و این شبکه ملی هست که می‌تواند نماینده‌اش را به صورت واقعی در فراکسیون محیط‌زیست مجلس مطرح کند. در کمیسیون ماده ۶۶ قوه قضاییه مطرح کند، وقتی که رئیس‌جمهور می‌خواهد صحبت کند، وقتی که می‌خواهیم درباره برنامه ششم نظر سازمانهای مردم‌نهاد را بخواهیم، این نماینده بتواند شرکت کند. بستری فراهم می‌شود تا مردم بتوانند واقعا مسئولیت‌هایی که در خورشان هست، بر عهده بگیرند. این به معنی کوچک شدن دولت است. باید اجازه دهیم تا این اتفاق بیفتد. البته سنگ‌اندازی‌های بسیار زیادی وجود دارد. اما و اگرهای بسیار زیادی وجود دارد. کارشکنی‌های زیادی

وجود دارد. تلاش می‌کنیم که قانون ساماندهی سمن‌ها را در یک لایحه جدید به مجلس ارائه کنیم، اما ممکن است این روند در صورتی که حمایت‌های لازم جلب نشود کند و کندتر شود. ما به این نتیجه رسیدیم راه سعادت این جامعه فقط از طریق خود مردم است. سرمایه واقعی این کشور در اندوخته‌های طلا و نفت و بقیه منابع فسیلی‌اش نیست، در ذهن این مردم است. این ذهن باید بالنده شود و این ذهن باید قبول کند که می‌تواند این مسئولیت را بپذیرد و در ضمن به آن اعتماد کنیم و حتماً پاسخ آن را خواهیم گرفت.

• عباس عبدی:

چون اینجا محدود صحبت می‌کنیم در مورد قیمت خیلی نمی‌تونم توضیح دهم، به صورت تخصصی هم نمی‌خواهم حرف بزنم. فقط به عنوان یک ایده مطرح می‌کنم. ببینید برای آب به عنوان کالا، سه تا مشخصه می‌توانم بگویم: کالای حیاتی، کالای مصرفی، و کالای سرمایه‌ای. وجه حیاتی آب همین یک حد از خوردن و نیاز است عین امنیت. فرقی هم نمی‌کند امنیت هم یک کالای حیاتی است. دولت همچنان که وظیفه‌اش این است که یک حدی از امنیت را برای همه ما تامین کند، آب را هم باید برای همه ملت ایران و نه فقط برای تهرانی‌ها تامین کند. فکر نمی‌کنم که از نفری ۵۰ لیتر بیشتر باشد. حالا ممکن است چند لیتر بالاتر یا پایین‌تر باشد. ۴-۵ لیتر برای خوردن و خوراک و ۳۰-۴۰ لیتر هم برای شستشو و نظافت. امنیت هم همینطور است. پلیس امنیت خانه شما را به طور کامل تامین نمی‌کند. خود شما هستید که یک درب ضد سرقت می‌خرید یا بر حسب نیازی که فرد دارد، گاو صندوق می‌خرد. اما پلیس تا یک حدی امنیت را تامین می‌کند که آن هم مجانی است. از حد ۵۰ لیتر به بالا یک کالای مصرفی محسوب می‌شود. یعنی حالا این هم نیاز است، اما می‌شود در آن احتیاط کرد مثلاً این را هم تا ۱۰۰ لیتر قیمت‌گذاری کنید. ولی از ۱۰۰ لیتر به بالا یا اصراف بیهوده و اتلاف منابع است یا سرمایه است. یعنی باید جایی سرمایه‌گذاری کنیم که حاصل آن، بیشترین بهره‌وری را برای مملکت به دنبال داشته باشد. مثلاً گندم اگر هر کیلویی ۷۰ لیتر آب مصرف کند و یک کالای دیگری ۳۰ لیتر و سودآوری آن بیشتر باشد، این تنها راهی است که تعیین می‌کند که گندم را تولید کنی و یا تولید نکنی، و الا اگر قیمت آن صفر باشد، همین می‌شود که هست. این تازه یک وجه قضیه است. این که سازمان آب راه افتاده و هر جایی پول می‌گیرد، برای این است که جیب خود را جیب مردم نمی‌داند. پول ندارد و به آن پول نمی‌دهند و کار و بارش پیش نمی‌رود. همین الان وزارت نیرو چند ده هزار میلیارد تومان بدهی دارد. انواع کلک و ترفندها را بکار می‌گیرند. برای اینکه اگر آن را هم نگرداند، برق شما قطع می‌شود و سر و صدای شما طور دیگری درمی‌آید. بنابراین جامعه نخبگان و روشنفکری ما روی این قضیه کار کند تا همچنان در فاز گذشته نماند. من هم مصرف‌کننده سوخت هستم و هم مصرف‌کننده آب، هیچ نقشی

در تولید و وساطت آن هم ندارم، ولی واقعاً غصه می‌خورم از اینکه داریم منابع خودمان را به این شکل فاجعه آمیز نابود می‌کنیم.

• خانم سمیه صمیمی:

فقط یک نکته‌ای را که می‌خواستم بگویم و آن اینکه، شما بحث ترکیه را گفتید. در ترکیه اگر استانبول هوایش پاک است، به این معنی نیست که بهای بنزین در ترکیه و ایران با همدیگر تفاوت می‌کند، شما ببینید و زیرساخت‌های توسعه را در استانبول و تهران مقایسه کنید. توسعه تهران بر مبنای اتوبان‌هاست، شما اگر ماشین نداشته باشید نمی‌توانید در تهران زندگی کنید.

• عباس عبدی:

اتفاقاً درست گفتید، علت این است که بنزین مجانی است و ماشین مقرون به صرفه است، شما بنزین را به اندازه ترکیه، لیتری ۱۰ هزار تومان بکنید و بعد ببینید چه کسی می‌رود و ماشین می‌خرد.

• خانم سمیه صمیمی:

شما الان گیشا و یوسف آباد را با هم مقایسه کنید. از نظر هوایی چقدر با هم فاصله دارند؟ ولی اگر شما بخواهید بینشان تردد کنید بدون ماشین نمی‌تونید، برای اینکه ۶ کورس ماشین باید سوار بشوید.

• عباس عبدی:

من با حرف شما مخالف نیستم، ولی این یک ریشه‌ای داشته و آن ریشه‌اش همین بوده که به صرفه بودن حرکت با خودروهای شخصی است. در ترکیه یا اروپا نمی‌صرفد که آدم با ماشین شخصی تردد کند. بنابراین به بخش عمومی فشار می‌آورد که حمل و نقل عمومی‌شان را درست کند، اما تو ایران به قول شما همین است. مدام اتوبان درست می‌کنند و هر چه هم درست می‌کنند به افزایش ماشین و تردد آنها نمی‌رسد.

• آقای جعفر زیراهی:

مطلبی را به عنوان یک کارشناس آبی که سال‌های سال هم مدیر آب بوده‌ام و در دوران مدیریت هم خیلی اشتباه کرده‌ام خدمتان عرض می‌کنم. واقعیت امر این است که من از این مطالبی که در این نشست مطرح شد سه مورد را می‌خواهم جدا کنم و به هم وصل کنم. یک تحلیلی از فرمایشات آقای مهندس درویش بیرون خواهم کشید. آن حرکت زیبای کودکانی که دست به دست هم دادن تا به یک منبع محدودی برسند و چه خلاقیتی هم داشتند. یک تحلیلی می‌خواهم ارائه بکنم که همه گلایه‌ای که دوستان داشتند از یک مجموعه‌ای (دولت) که انگار جدا از این جامعه است و ما فکر می‌کنیم که جداست ولی جدا نیست. این نتیجه همین جامعه یعنی مجلس و دولت و ... هست. می‌خواهم یک ضلع

دیگری هم کنار این دو بگذارم که تو این جلسه مطرح نشد. شاید همه شما در تلویزیون دیدید موقعی که چند تا پلنگ‌ها، گله بوفالو را دنبال می‌کنند. این صحنه را شاید بارها دیدید. می‌خواهم آن را به نخبه‌کشی ربط دهم. بوفالوها وقتی حرکت می‌کنند به یک نقطه‌ای می‌رسند که آنها، برای نجات خود، یکی از خودشان را با شاخ جلوی پلنگ می‌اندازند و پلنگ می‌خورد و می‌رود. منتهی آنها یک مقدار از برخی از جوامع جلوترند. از این جهت که جانور ضعیف‌تر را جلوی پلنگ می‌اندازند. حالا جوامع انسان‌ها، متأسفانه جانور قوی‌تر را جلوی پلنگ می‌اندازند. این سه تا را کنار هم دیگر بگذاریم، یک تحلیل جامعه‌شناختی می‌خواهم بدهم. می‌خواهم بگویم که ریشه همه این مشکلات به نظر من به دو تا چیز بر می‌گردد. ریشه آن بحث سیاسی اجتماعی و علم جامعه‌شناسی است. این صرفاً بحث آب نیست، که هزاران چیز دیگر هم هست. اینها را که کنار هم می‌گذارید بحث سیاسی اجتماعی به میان می‌آید.

از این امر سیاسی اجتماعی، دو تا نتیجه خیلی بد بروز می‌کند. یکی نفاق است و آن دیگری جهل، که متأسفانه وقتی خوب کنکاش شود به این نتیجه می‌رسید که چون ما و جامعه و واحدهای اجتماعی ما، به نوعی جهل و نبود اطلاعات گرفتار هستیم، منافع خود را بعضاً در این می‌بینند که یکی را بیندازند و بروند. چند روز از حادثه عاشورا بیشتر نگذشته است. مردم جاهل کوفه فکر کردند که اگر مسلم را اینطور رها کنند و یا امام حسین را آنطور، برنده هستند. چیزی نگذشت که متوجه شدند که همه سوار یک قایق‌اند. این جهل استبداد می‌آورد و این استبداد همه را نابود می‌کند. باید جریان همرفتی یا چرخش اطلاعات در واحدهای اجتماعی ما افزایش پیدا کند. این افزایش با کنار گذاشتن نفاق حل می‌شود. یعنی وقتی شما اطلاعات را زیاد می‌کنید به اینجا می‌رسید که همه سوار یک کشتی هستند. این کشتی ظرفیت‌اش محدود است. ما یک منابع محدودی داریم، اگر من بخواهم خارج از رویه آن گروه حرکت کنم پیروز نشده‌ام، بلکه موقتی برد کردم. در آینده نزدیک، خسارات این طرز تفکر دامن مرا می‌گیرد. پس ما باید اطلاعات را با این نشست‌ها در جامعه افزایش بدهیم.

نگاه کنید نماینده مجلس وقتی می‌رود سازمان محیط‌زیست را منحل کند از نادانی‌اش نیست، این بازخورد انتفاع او است. همه انسانها چه در ایران، چه امریکا و در هر کجا مبتنی بر انتفاع خودشان تصمیم می‌گیرند و اقدام می‌کنند. منتهی فرق بین این آدم و آن آدمی که دارای اطلاعات است این است که آن آدم به آخر پاییز توجه دارد و می‌پرسد که آیا این انتفاع موقتی است یا دائمی. بعضی وقت‌ها انتفاع خود را شریک می‌کند مثل کشورهای اروپایی و بعضی وقتها هم متأسفانه با نگاه موقتی و بسیار کوتاه مدت نگاه می‌کند و نتیجه‌اش همین می‌شود.

پس اگر ما چه در محیط‌زیست و چه بحث آب و چه بحث آلودگی هوای خود را عوض کنیم و به سمتی برویم که تمام اجزای محیط اجتماعی‌مان، جریان همرفتی اطلاعات را داشته باشند، همه محاسبه می‌شوند و محاسبه می‌کنند و می‌گویند برای چه من بروم چاه غیرمجاز بزنم؟ من ۱۰ روز آب دارم بعد، همسایه هم میرود و چاه می‌زند، سطح آب من می‌آید پایین‌تر. او باید خرج کند و من هم باید خرج کنم. خوب ما بیاییم دست به دست هم بدهیم آب را بهینه مصرف کنیم تا به مصیبت‌های بعدی گرفتار نشویم. من این را خواستم عرض کنم که به اعتقاد من مشکل اصلاً دولت نیست، مشکل مجلس نیست، مشکل ریشه سیاسی و اجتماعی دارد. ما باید تبادل اطلاعات را افزایش دهیم. خود این مردم به تدریج مسائل را حل می‌کنند و این مشکلات را که ما دامن‌گیرش هستیم حل می‌شود.

• خانم صابری:

با سلام، من تخصص‌ام محیط‌زیست است و من روی پایان‌نامه‌ای کار می‌کنم که درباره مسئله ارتباطات محیط‌زیستی و رسانه‌ها و محیط‌زیست و ارتباط بین علوم اجتماعی و محیط‌زیست است. آنچه که در این فرایند تحقیق به صورت خیلی واضح مشاهده می‌کنم این است که تقریباً ارتباط بین این دو حوزه وجود ندارد. حالا چه محیط دانشگاهی را در نظر بگیریم و چه ارگان‌ها و سازمان‌های دولتی. یک موضوع دیگر هم این است که وقتی دولت یک کشوری از همه لحاظ خرابکاری کرده و به نحوی همه چیز خراب شده، یک باره از فرهنگ مردم دم می‌زند. کار بر روی فرهنگ هم فرایندی زمان‌بر است. اما مسئله‌ای ما وجود بحران آب یا خیلی از بحران‌های محیط‌زیستی دیگر در حال حاضر است. ما فعلاً مجبوریم از بالا برای کوتاه‌مدت این قضیه را حل کنیم. الان مثلاً درباره بحران آب ما ۷۰ درصد مصرف آب را در بخش کشاورزی داریم. کشاورزان زبان انتفاع خودشان را متوجه می‌شوند. الان ما چه طور به کشاورزان بگوییم که تو باید باغداری خود را کنار بگذاری، چون آب کم است. من خودم از نزدیک کشاورزان را در شهرستان دیدم. واقعا تمام زندگی آنها، همان کشاورزی آنهاست. واقعا دولت برای این موضوع، چه فکری می‌خواهد بکند؟ یعنی در حقیقت مردم زبان اقتصاد رو درک می‌کنند یعنی اگر اقتصادشان حل شود و مشکلی در زمینه اقتصاد نداشته باشند، مسلماً آن را متوجه می‌شوند. یعنی بین همه انسانها در کل دنیا یک زبان پایه است.

• هادی خانیکی:

من گفتم که از سطح کوچک یا سطح خرد باید شروع شود. در انجمن مطالعات فرهنگی و ارتباطات هم به مسئولیت خانم دکتر احمدنیا، یک گروه تخصصی ارتباطات و محیط‌زیست تشکیل شده است. از آن طریق هم می‌شود فاصله‌ای که بین محیط‌زیست و ارتباطات هست را کم کرد. البته در گذشته که در

سازمان محیط‌زیست، مسئولیت روابط عمومی با خانم دکتر ببران بود، ایشان هم که ارتباطات خوانده بود یک ارتباطی وجود داشت و آقای مهندس درویش هم کمک می‌کنند که ارتباط بین سازمان و نهادهای تخصصی و فعالیت‌های میان رشته‌ای بیشتر بشود.

• آقای یوسفی:

خدمت شما عرض می‌کنم که خیلی از حرفهایی که من نوشته بودم دوستان در صحبت‌های خود گفتند. من فکر می‌کنم که مشکل ما در مدیریت کشور همیشه این بوده که ما یک نگاه سیستمی نداشتیم و هنوز هم نداریم. مدیران ما یا مثل ۸ سال گذشته اصلاً به علم اعتقادی نداشتند و یا اگر اعتقاد داشتند، نگاهشان یک نگاه تجزیه‌گرا و یک نگاه آنالیزگر بوده و کل را نمی‌دیدند. اگر یک مدیر می‌آمد سد می‌زند با یک نگاه سیستمی نگاه نمی‌کرد که این سد چه تاثیری می‌گذارد؟ منتهی بحث سر این است حالا که صحبت از قیمت آب و غیره شد، من حس می‌کنم که ما باید دقت کنیم. شما زمانی که در خانه خود، یک آشغال روی زمین می‌ریزید، آشغال همیشه آنجا هست و شما این کار را نمی‌کنید. در مثالی که آقای مهندس درویش زدند در یک روستا شاید شما یک کاری انجام بدهید و گوسفندان چرا نکنند سال بعد نتیجه آن دیده می‌شود، اما در یک کشور نگاه باید ده نگرش ده و بیست ساله باشد. ما نباید توقع داشته باشیم که اگر امروز یک کاری انجام دادیم فردا سودش رو مستقیم ببینیم. در پروسه فرهنگ‌سازی، که البته من اسم آگاه‌سازی را برای آن ترجیح می‌دهم، باید دقت داشته باشیم که به خاطر بحرانی بودن قضیه، استفاده از یک سری از راهکارهای اقتصادی ر فشارهایی که می‌شود به کسانی که این منابع را هدر می‌دهند، خواهد آورد را با دقت انجام دهیم.

• خانم احمدی:

سوال من، تقریباً همان چیزی است که دوستان مطرح کردند. اینکه ما در یک دوره‌ای، تحت فشار یک کاری را انجام بدهیم با برداشته شدن آن فشار، بیم آن هست که به وضعیت قبلی برگردیم. مثال‌هایی که آقای مهندس درویش زدند که نگرانی محیط‌زیست و بحث معیشتی و اقتصادی همسو بود. ولی به نظر من نکته مهم این است که بحث محیط‌زیست و مباحث اقتصادی و معیشتی همسو نیستند. یک نگاه کلی و با یک هویت جمعی باعث می‌شود که افراد حتی فداکاری کنند و سود کوتاه‌مدت را در نهایت به سود بلندمدت تبدیل می‌کنند. منتهی چون در وضعیت‌های محیط‌زیستی، اگر به خاطر سرما دارند جنگل را می‌سوزانند، شما نمی‌توانید بگویید که نمی‌توانید از جنگل استفاده کنید. چون نیاز ندارد.

• آقای صدیقی:

فقط من یک توضیح کوتاهی در مورد بحث توسعه تهران و ترکیه بگویم که به نوعی به بحث آقای درویش برمی گردد. بحثی که مطرح شد این بود که حساسیت زیست بوم شناسانه در ترکیه، نسبت به ما خیلی بالاست. آن جنبش بزرگ پارک گزی که راه افتاد، حرف شان این بود که شما روح شهر را دارید نابود می کنید. برای ما مهم است که اینجا ۴ تا درخت باشد و گنجشک ها برای ما بخوانند. از طرف دیگر، از جسم شهر صحبت می کرد. جسم شهر یعنی اتوبان و می گفت شما دارید شهر را بتنی می کنید. مثلاً آقای اردوغان می خواست یک فرودگاه بسازد و همین کار هم دارد انجام می دهد که دروازه ورود اروپا باشد. ولی آن محیط زیستی ها می گویند که شما به چه بهایی این کار رو انجام می دهید؟ ده ها میلیون درخت باید نابود شود تا این فرودگاه بزرگ و عظیم و توسعه طلبانه را داشته باشید.

ولی ما در ایران عکس آن را داریم. مثلاً الان روزنامه شهروند، سر مقاله زده که مترویی ها آمدند. یعنی ما تنها چیزی که داریم و زیبایی شهر است این است که ۵۰۰ تومان می پردازیم و سوار مترو می شویم. حالا آمدند و این را از دید بازاری ها به بحث گذاشتند که ترکیب تجریش را به هم زدند و نباید بیایند. منظور اینکه در اینجا آگاهی زیست محیطی و آگاهی شهری به حدی نرسیده است که به روح شهر برسد، هنوز در جسم شهر هستیم. این را خواستم عرض کنم که در کنار بحث کم و زیاد بودن قیمت بنزین، خیلی بحث های دیگری هم هست که به روح شهر برمی گردد و این که شهر با آب و درخت روح پیدا می کند. ایرادی هم به حزب حاکم گرفتند این بود که شما وقتی قرار بود که سر کار بیایید مدام ترجمه از منتقدین مدرنیته می آوردید و بحث می کردید و می گفتید که شما به چه قیمتی می خواهید این آبادی و بازسازی رو انجام بدهید و محیط زیست را از بین ببرید. حالا که سرکار آمدید و حاکم شدید حساسیت محیط زیستی تان پایین آمده است. درست مثل قصه شوروی شده است. در شوروی در یک مقطعی، آگاهی زیست محیطی خیلی بالا بود. می گفتند این رودخانه، خزر، آرال و ... دارد از بین می رود و به بهانه الگوهای مدرنیته خطی و بی توجهی طبیعت ترور می شود. این آگاهی محیط زیستی آنجا هم از بین رفت. می خواستم عرض کنم که ما وقتی قبل از اینکه بخواهیم روی کار بیاییم و حاکمیت دستان بیفتد یک سری شعارهایی می دهیم برای اینکه در آن جایگاه قرار داریم و به عوارض مدرنیته توجه داریم. ولی بعد از اینکه سر حاکمیت می آیم بحث دیگری داریم و این مسائل را پیگیری نمی کنیم.

۹. جمع‌بندی (هادی خانیکی)

طبق رویه، همانطور که آقای میرزایی فرمودند این نشست‌ها، نشست‌هایی نیست که منجر به جمع‌بندی در جلسه بشود و من هم به عنوان تسهیل‌گر در این بحث، باید به اصطلاح سامان می‌دادم که این مقدمه‌ای متصل به بحث‌های قبل و زمینه‌ای برای بعد باشد. در نتیجه این نشست جمع‌بندی ندارد و در یک نشست سه ساعته مسئله آب را در ایران حل نمی‌کند، بلکه به گفت‌وگو بر سر آب و موانع و زمینه‌های آن از نظر فرهنگ و جامعه پرداخت. به این دلیل در نهایت جمع‌بندی از این مسائل خواهد بود. همه را به خداوند بزرگ می‌سپارم امیدوارم که این جلسه، مفید فایده واقع شده باشد.